

لنین و انقلاب

«شش تزنلین درباره‌ی انقلاب»^۱

ژان سلیم^۲



ترجمه‌ی حمیدرضا سعیدیان



با مطالعه‌ی منظم و اصولی مجموعه آثار لنین^۳ می‌توان شش تزن در زمینه‌ی ایده‌ی انقلاب استخراج کرد.

۱) انقلاب یک جنگ است؛ و سیاست از دیدگاه کلی با هنر جنگ قابل مقایسه است.

کارل کائوتسکی، در سال ۱۹۰۹، در جزوه‌ی «مسیر قدرت» می‌نویسد: «عصر انقلاب‌های پرولتری آغاز شده است».^۴ لنین با این اعلام کائوتسکی کاملاً موافق است و در «دولت و انقلاب»، به نقل از جزوه‌ی کائوتسکی، تأکید می‌کند که ... پس از دوران انقلابی سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۸۷۱ در اروپای غربی، دورانی نظیر آن از سال ۱۹۰۵ در شرق آغاز شده است...^۵

لنین در ۱۹۱۸ در کتاب «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد» می‌نویسد، کائوتسکی در دوره‌ای که هنوز مارکسیست بود، مثلاً در ۱۹۰۹ که جزوه‌ی «مسیر قدرت» را نوشت، صراحتاً از این ایده دفاع می‌کرد که جنگ انقلاب را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد؛ او می‌گفت که «عصر انقلابات آغاز شده است».^۶ لنین خود، از سال ۱۹۱۵ به بعد، اعلام می‌کند که کلیه‌ی شرایط عینی دوران فعلی، مبارزه‌ی انقلابی توده‌های پرولتاریا را در دستورکار قرار می‌دهد. زیرا اکنون که جنگ امپریالیستی جهان را به آتش کشیده است، از این پس تنها انقلاب اجتماعی پرولتاریا می‌تواند راه صلح و آزادی ملت‌ها را بگشاید.^۷ لنین در ۱۹۰۵، چند هفته پس از قیام ناویان رزم‌ناو پوتمکین، «پایان دوران طولانی ارتجاع سیاسی را، که از زمان کمون پاریس تقریباً لاینقطع در اروپا حکمفرما بود»، پیش‌بینی می‌کند: «ما امروز قطعاً وارد عصر جدیدی شده‌ایم، عصر تلاطمات سیاسی و انقلابات آغاز شده است».^۸

پیش‌بینی‌های سوسیالیست‌هایی که نگذاشتند «ذهنیت جنگ‌طلبانه، وحشیانه و حیوانی آن‌ها را سرمست کند»، در نهایت در فردای انقلاب "بورژوازی" فوری‌ی ۱۹۱۷، اثبات شدند. مانیفست تصویب شده در کنفرانس سوسیالیستی بال، در ۱۹۱۲، صریحاً سابقه‌ی کمون پاریس، یعنی تبدیل جنگ دولت‌ها به جنگ داخلی را یادآور شده بود.^۹ در ۱۹۱۷ تبدیل جنگ امپریالیستی - یعنی جنگ راهزنی، جنگ عمومی برای خفه کردن خلق‌های ضعیف و تقسیم غنایم میان سرمایه‌داران - به جنگ داخلی - یعنی جنگ کارگران بر علیه سرمایه‌داران، جنگ کارگران و ستم‌دیدگان بر علیه کسانی که به آن‌ها ستم می‌کنند، بر علیه تزارها و شاهان، بر علیه زمین‌داران و سرمایه‌داران، به منظور آزادی کامل بشریت از جنگ‌ها، از فقر و تیره‌روزی گسترده و از سرکوب انسان توسط انسان، واقعاً شروع شد. افتخار و شعف به‌راه انداختن نخستین انقلاب، یعنی جنگ بزرگ، تنها جنگ عادلانه و مشروع، جنگ ستم‌دیدگان بر علیه ستمگران، نصیب کارگران روسیه شد. کارگران پتروگراد سلطنت تزاری را شکست دادند.^{۱۰}

جنگ میان سرمایه‌داران برای کسب منفعت «به جنگ ستم‌دیدگان بر علیه ستمگران» تبدیل شد و زمان «تنها جنگ مشروع و عادلانه، جنگ مقدس از منظر توده‌های زحمتکش، ستم‌دیده و استثمار شده»^{۱۱} فرا رسید.

زیرا جنگ، طبق فورمول کلازویتس، «ادامه‌ی سیاست با وسایل دیگر است».^{۱۲} لنین توجه زیادی به این فورمول دارد و بارها آن را نقل می‌کند. همچنین، هنگامی که شهرنشینان و دهقانان انقلابی فرانسه، در پایان قرن هجدهم، سلطنت را سرنگون و جمهوری دموکراتیک برقرار کردند، در همان حال پایه و اساس «بقیه‌ی اروپای مستبد، تزاریست، سلطنت‌طلب و نیمه‌فئودال» را به لرزه درآوردند؛ و تداوم اجتناب‌ناپذیر سیاست این طبقه‌ی

انقلابی پیروزمند در فرانسه، جنگ‌هایی بودند که در جریان آنها تمامی دول سلطنت طلب اروپا ائتلاف و جنگ ضد انقلابی خود بر علیه فرانسه‌ی انقلابی را شکل دادند.^{۱۳} به‌نوشته‌ی لنین، مطمئناً، به دلایل دقیقاً مشابه، جنگ از این پس جهانی، جنگ تفاهم مثلث (انگلستان، فرانسه، روسیه) و امپراتوری‌های مرکزی (آلمان، اتریش - مجارستان)، ادامه‌ی سیاستی است که طبقات حاکم قدرت‌های متخاصم مدت‌ها پیش از شروع مخاصمه به پیش می‌بردند، اما این بار با سلاح‌های جنگی.^{۱۴} بنابراین جنگ، برخلاف اندیشه‌ی «کشیشان مسیحی، که مانند اپورتونیست‌ها، میهن‌گرایی (patriotisme)، بشرگرایی (humanitarisme) و صلح را موعظه می‌کنند»، «تصادف» یا «گناه» نیست؛ بلکه مرحله‌ای اجتناب ناپذیر در سرمایه‌داری و شکلی از زندگی سرمایه‌داری است و به همان اندازه طبیعی است که صلح.^{۱۵}

همان‌طور که سکون در فیزیک گالیله‌ای، در مقایسه با ضد خود یعنی جنبش، از هیچ امتیازی برخوردار نیست؛ صلح نیز، تا زمانی که نظام سرمایه‌داری طول بکشد، به همان اندازه «طبیعی» است که جنگ. از سوی دیگر می‌توان اندیشید که پس از کامل شدن میان‌پرده‌ی نولیبرالیسم در بعد از جنگ سرد، سیاست جهانی ممکن است به‌زودی «دوباره ملی» شود، یعنی حکومت‌های به‌شدت مسلح آن را به دست بگیرند؛ به همان شکل که اعتلای ناسیونالیسم‌ها، در دهه‌ی ۱۸۸۰، جای لیبرالیسم اقتصادی و مبادله‌ی آزاد را گرفت که در سه دهه‌ی قبل از آن غالب بودند.^{۱۶}

جنگ با اصول مالکیت خصوصی در تضاد نیست، بلکه «تکامل مستقیم و ناگزیر این اصول است».^{۱۷} موضوع جنگ، «تقسیم مستعمرات و سرزمین‌های بیگانه» است؛ دزدان با هم می‌جنگند و این «یک دروغ بی‌شرمانه‌ی بورژوازی» است که «در لحظه‌ای معین، شکست یکی از طرفین

جنگ را مطرح می‌کند»، برای این‌که «منافع دزدان را منافع مردم یا میهن جا بزند».^{۱۸} در نتیجه نیکلای دوم و استبداد روسیه و نه مردم روسیه، نزدیک به ده سال قبل از جنگ جهانی اول، هنگام از دست دادن بندر پورت آرتور در اوایل ۱۹۰۵، متحمل شکست شرم‌آوری شدند. لنین تأکید می‌کند که این شکست استبداد، حتی به «مردم روسیه» خدمت کرد؛ زیرا پیش‌درآمد شکست تزاریسم بود.^{۱۹} یادآوری مختصر وقایع: پِلُو (Plehv)، وزیر داخله‌ی تزار، به نیکلای دوم توصیه کرده بود که با به‌راه انداختن یک «جنگ کوتاه و پیروزمند» بر علیه ژاپن قدرت خود را مستحکم کند. اما «ژاپنی‌های میمون» (تزار ژاپنی‌ها را چنین می‌نامید) بر ناوگان جنگی و توپخانه‌ی روسیه شکست‌های پی‌درپی وارد آوردند: نخست در بندر پورت آرتور (آوریل ۱۹۰۴)، شهر در دوم ژانویه‌ی ۱۹۰۵ سقوط می‌کند؛ سپس در دریای چین (اوت ۱۹۰۴)، دو بار در موکدن (اوت — سپتامبر ۱۹۰۴، و به‌ویژه مارس ۱۹۰۵)، و، بالاخره، در نبرد دریایی تسوشیما (۲۸ - ۲۷ مه ۱۹۰۵) که شکست جاه‌طلبی‌های روسیه را به‌طور قطعی رقم زد.

سوسیالیست‌ها همواره جنگ میان ملت‌ها را، به‌عنوان یک اقدام وحشیانه و حیوانی، محکوم کرده‌اند.^{۲۰} با این حال، پرولتاریا تنها پس از خلع سلاح کردن بورژوازی خواهد توانست، بدون آن‌که به وظیفه‌ی تاریخی عمومی خود خیانت کند، همه‌ی سلاح‌ها را کلاً به گورستان آهن‌های قراضه بریزد، او این کار را خواهد کرد، اما تنها پس از خلع سلاح کردن بورژوازی و نه به هیچ وجه قبل از آن؛ و با وجود این، در حالی که آتش جنگ امپریالیستی دو سال است که اروپا را دربر گرفته است، به سوسیالیست‌های انقلابی پیشنهاد می‌شود که «خلع سلاح» را «مطالبه» کنند!^{۲۱} در امپریالیسم، تازه‌ترین مرحله‌ی سرمایه‌داری می‌خوانیم که سرمایه‌داری، در

واقع، به یک سیستم عمومی ستم استعماری مستی کشورهای «پیشرفته» بر اکثریت عظیم ساکنان کره‌ی زمین و اختناق مالی آنان مبدل شده است. و دو یا سه درنده‌ی سر تا پا مسلح و دارای اقتدار جهانی (آمریکا، انگلستان، ژاپن) این «خوان یغما» را بین خود تقسیم می‌کنند و تمام جهان را به خاطر این امر به گرداب جنگ خویش می‌کشاند.^{۲۲}

لنین در ۱۹۱۵ تأکید می‌کند که «ما مارکسیست‌ها با پاسیفیست‌ها و آنارشیت‌ها تفاوت داریم، به این معنا که ما ضرورت تحلیل جداگانه‌ی هر جنگ از لحاظ تاریخی را قبول داریم». او به‌طور صریح‌تری در مه ۱۹۱۷ تکرار می‌کند که، ما مارکسیست‌ها مخالفان بی‌قید و شرط هرگونه جنگی نیستیم. ما می‌گوییم: هدف ما استقرار نظام اجتماعی سوسیالیستی است که با از میان برداشتن تقسیم بشریت به طبقات، با حذف هرگونه استثمار انسان از انسان و یک ملت توسط ملت‌های دیگر، امکان هرگونه بروز جنگ را حتماً و قطعاً از میان خواهد برد.^{۲۳} این اصل سال‌ها یکی از ارکان آرمان کمونیسم را تشکیل می‌داد. جنگ کوتاه‌مدت میان ویتنام و جمهوری خلق چین در ۱۹۷۹، از این منظر، نخستین مورد نقض این اصل محسوب می‌شد که برای چندین نسل از فعالین کمونیست به معنای واقعی کلمه غیر قابل‌تصور بود. لنین با خوش‌بینی آشکار می‌نویسد، «شکی نیست که فقط انقلاب کارگری می‌تواند به همه‌ی جنگ‌ها خاتمه دهد و قطعاً خاتمه خواهد داد». ^{۲۴} انقلاب کارگری رهایی همه‌ی بشریت تحت ستم و رنج دیده‌ی امروز است، زیرا به همه‌ی اشکال ستم و استثمار انسان توسط انسان پایان خواهد داد.^{۲۵}

اما، در حال حاضر، «جنگ داریم و جنگ». لنین تکرار می‌کند که اگر ما جنگ امپریالیستی را محکوم می‌کنیم، اما «جنگ را به‌طور کلی نفی نمی‌کنیم». ^{۲۶} جنگ‌های عادلانه وجود دارند و جنگ‌های ناعادلانه؛ جنگ‌های

مترقی و جنگ‌های ارتجاعی؛ جنگ‌های طبقات پیشرو و طبقات عقب‌مانده؛ جنگ‌هایی که در خدمت تحکیم ستم طبقاتی هستند و جنگ‌هایی که برای سرنگون کردن ستم طبقاتی صورت می‌گیرند. تاریخ جنگ‌های بسیاری را شناخته است که با وجود رذالت‌ها، قساوت‌ها، فجایع و مصایب اجتناب‌ناپذیر آنها «مترقی» بوده‌اند، یعنی برای تکامل بشریت مفید بوده‌اند؛ زیرا توانستند به انهدام نهادهای فوق‌العاده زیان‌آور و ارتجاعی (برای مثال استبداد یا سرواژ) و وحشیانه‌ترین حکومت‌های مطلقه‌ی اروپا (عثمانی و روسیه) کمک کنند.^{۲۷} جنگ‌ها، گاهی، «در جهت منافع ستم‌دیدگان صورت گرفتند». اسپارتاکوس جنگ به منظور دفاع از طبقه‌ی بردگان را آغاز کرد. جنگ‌هایی از این دست در عصر ستم استعماری نیز روی دادند. در عصر برده‌داری و دوره‌های بعد از آن این جنگ‌ها عادلانه بودند و نمی‌توان آنها را محکوم کرد.^{۲۸} لنین می‌گوید، ما «مشروعیت و خصلت مترقی و ضرورت جنگ‌های داخلی» - یعنی جنگ‌های طبقه‌ی ستم‌دیده بر علیه طبقه‌ی ستمگر، بردگان بر علیه برده‌داران، دهقانان سرف بر علیه اربابان زمین‌دار، کارگران مزدبگیر بر علیه بورژوازی - را کاملاً به رسمیت می‌شناسیم.^{۲۹} و، البته، جنگ انقلابی «نیز یک جنگ است، جنگی که به همان اندازه سخت، خونین و دردناک است».^{۳۰} در هر صورت، مخالفان انقلاب در خصوص ترحم‌گزینی به رقابت با یکدیگر ادامه می‌دهند: بورژوازی امپریالیستی بین‌المللی در جنگ «خود» ده میلیون انسان را از بین برده و بیست میلیون نفر دیگر را ناقص‌العضو کرده است. با این هدف که معلوم شود آیا لاشخوره‌های بریتانیایی باید بر جهان فرمانروایی کنند یا لاشخوره‌های آلمانی. اگر جنگ ما، جنگ ستم‌دیدگان و استثمارشوندگان بر علیه کسانی که بر آنها ستم می‌کنند و آنها را مورد استثمار قرار می‌دهند، نیم‌میلیون یا یک میلیون قربانی در

همه‌ی کشورها برجای گذارد، بورژوازی خواهد گفت که تلفات جنگ او مشروع بوده‌اند و تلفات جنگ ما جنایت‌بار هستند.^{۳۱} این جملات یادآور این سخن به‌جای ژول میشله هستند: «انسان‌های حساسی که به خاطر بدی‌های انقلاب گریه می‌کنند (بدون شک مستدل)، چند قطره اشک هم به خاطر بدی‌هایی که باعث انقلاب شدند بریزند».^{۳۲}

لنین هنگامی که از حزب کارگری صحبت می‌کند غالباً به استعاره‌های نظامی متوسل می‌شود. زیرا احزاب سوسیالیستی کلوپ‌های بحث و گفتگو نیستند؛ بلکه سازمان‌های کارگران مبارز می‌باشند.^{۳۳} «عصر انقلابی برای سوسیال‌دموکراسی، مانند زمان جنگ برای ارتش است. باید کادرهای ارتش خودمان را افزایش دهیم، نفرات آن را برای جنگ آماده‌سازیم، سربازان و نیروهای ذخیره را بسیج کنیم، نیروهایی را که در مرخصی هستند به زیر پرچم فراخوانیم، ارتش‌های جدید و سرویس‌های امدادی ایجاد کنیم».^{۳۴}

لنین در ۱۹۲۰ دوباره اعلام می‌کند که «هدایت ارتشی که کار کردن با همه‌ی سلاح‌ها و ادوات را نیاموخته باشد و با شیوه‌هایی که دشمن به‌کار می‌برد یا به‌کار خواهد برد آشنا نباشد، غیر عاقلانه یا حتی جنایتکارانه» خواهد بود: این حقیقت در مورد سیاست حتی بهتر صدق می‌کند تا در مورد هنر نظامی».^{۳۵}

به این ترتیب لنین، در آنچه که به عملیات واقعاً نظامی مربوط می‌شود، به‌آسانی می‌پذیرد که «صلح» برست لیتوفسک (که، در واقع، یک صلح تحمیلی بود و روسیه به‌موجب آن یک چهارم جمعیت و خاک خود را از دست داد) یک «عقب‌نشینی عظیم» را تشکیل می‌داد؛ اما او خاطر نشان می‌سازد که این عقب‌نشینی به دولت شوروی اجازه داد موضوعی را حفظ کند و با بهره‌گیری از «آتش‌بس»، گام نهایی پیروزی بر علیه سفیدها — بر

علیه کولچاک، دنیکنین، پیلسودوسکی، ورانگل را بردارد.^{۳۶} همان طور که می‌دانیم قرارداد متارکه‌ی جنگ در ۲(۱۵) دسامبر با آلمان منعقد شد. اما شرایطی که آلمان برای صلح گذاشت، برای شوروی بسیار سنگین بودند. مذاکرات صلح به درازا کشید. لنین تنها زمانی نظر خود را به کرسی نشاند که وضعیت نظامی بدتر شده بود: شرایط جدیدی که آلمانی‌ها تعیین کردند، حتی تحقیرآمیزتر بودند (شوروی‌ها با امضای معاهده‌ای در ۳ مارس ۱۹۱۸ این شرایط را پذیرفتند). لنین، در حالی که مدافع پذیرش این «صلح تحمیلی و بی‌نهایت دردناک» بود، در برابر کمیته‌ی اجرایی مرکزی شوراهای روسیه اعلام می‌کند: اگر با طبقه‌ی زحمتکش واقعی، با کارگران و دهقانان، تماس بگیرید «فقط یک پاسخ می‌شنوید: ما به هیچ صورت نمی‌توانیم جنگ کنیم، ما قدرت این کار را نداریم، همان طور که یک سرباز می‌گفت، خون ما را خفه خواهد کرد [...] جنبش انقلابی که در حال حاضر امکان وارد کردن ضربه‌ی نظامی به دشمن را ندارد - بعداً، اما مطمئناً - به‌پا خواهد خواست و به ضد حمله دست خواهد زد».^{۳۷}

لنین، در خصوص مسأله‌ی بقای انقلاب شوروی، هنگامی که پس از هفته‌ها بحث موفق شد اکثریت را جذب دیدگاه‌های واقع‌گرایانه‌ی خود کند؛ هنگامی که دیگران نظر او را، که به‌موجب آن برای به دست آوردن زمان باید موقتاً خاک و مکان را واگذار کرد، دنبال کردند؛ با تلخ‌کامی اظهار می‌کند: «هر چه گفته بودم تماماً به تحقق پیوست؛ به جای صلح برست لیتوفسک، به دلیل خطای آنهایی که آن را نمی‌خواستند، به صلحی به‌مراتب تحقیرآمیزتر تن دادیم».^{۳۸}

لنین، یک ماه پس از امضای این معاهده‌ی نابرابر، می‌پذیرد که وقایع باز هم به دولت شوروی اتخاذ «تاکتیک زیگزاگ رفتن، انتظار و عقب‌نشینی» را

تحمیل خواهند کرد؛ و از آنجایی که هنوز به امکان انقلاب در آلمان و سایر کشورهای اروپایی می‌اندیشد، این کلمات را نیز اضافه می‌کند: «بهتر آن است که در برابر بدترین تحقیرها و شدیدترین ضربات را در سطح کشوری و دولتی تحمل داشته باشیم، تاب آوریم، طاقت داشته باشیم ولی در قرارگاه گردان سوسیالیستی‌مان، که به دلیل قدرت وقایع از ارتش بزرگ سوسیالیستی جدا افتاده و منتظر آن است که انقلاب در کشورهای دیگر به کمک او بیایند، بمانیم.»^{۳۹} لنین، چند ماه بعد، دوباره اضافه می‌کند: «تا زمانی که سایر گردان‌های انقلاب سوسیالیستی جهانی به کمک ما نیامده‌اند، ما مثل کسانی می‌مانیم که در قلعه‌ای محاصره شده به سر می‌برند.»^{۴۰}

انقلاب‌ها به همین سادگی انجام نمی‌شوند تا یک جهش سریع و آسان برای آنها تضمین شود. لنین با توجیه صلح تحقیرآمیز برست لیتوفسک اعلام می‌کند که «هیچ انقلاب بزرگی، حتی در محدوده‌ی کشوری، وجود ندارد که یک دوره‌ی سخت ناکامی و عقب‌نشینی را از سر نگذرانده باشد.» او اضافه می‌کند که «آتش‌بس به هر شکلی که باشد، صلح هر چقدر هم که موقتی، کوتاه، دشوار و تحقیرآمیز باشد»، از جنگ بهتر است، زیرا به توده‌های مردم اجازه می‌دهد «نفس تازه»^{۴۱} کنند. تاریخ جنگ‌ها از سوی دیگر می‌آموزد که صلح در تاریخ غالباً نقش آتش‌بس به منظور جمع‌آوری نیرو برای نبردهای جدید را ایفا کرده است. لنین می‌نویسد، صلح تیلسیت (Tilsit)، که ناپلئون در ۱۸۰۷ به پروس تحمیل کرد، برای آلمان بسیار تحقیرآمیز بود؛ اما در همین حال «نقطه‌ی عطف خیزش ملی» محسوب می‌شد. مردم آلمان، حتی پس از چنین صلحی، مقاومت کردند؛ آنها توانستند نیروهای خود را جمع‌آوری کنند، به پا خیزند و آزادی و استقلال خود را به دست آورند. ما هم، لنین تأکید می‌کند، «یک صلح "تیلسیت" امضا کرده ایم!» او همچنین

اظهاراتی از این دست که «صلح غیر قابل‌پذیرش مهلکه‌ای مرگبار است، در حالی که جنگ مسیر ثبات و خوشبختی است»؛^{۴۲} لنین در اینجا واقع‌گرایی روبسیپر را سرمشق قرار می‌دهد که در شرایط مشابه اظهارات آتشین و جنگ‌طلبانه را به ژیروندن‌ها و به یکی از اعضای کنوانسیون انقلابی به نام بارر (Barère) واگذار کرد. شخص اخیر، که تا ۷ مارس ۱۷۹۳ به هیچ‌وجه افراط و اغراق نمی‌کرد، وقتی که در این تاریخ کنوانسیون به جنگ با اسپانیا رأی داد، اعلام کرد: «یک دشمن دیگر برای فرانسه یک پیروزی دیگر برای آزادی است!»^{۴۳}

لنین همچنین در پایان سال ۱۹۲۲، هنگامی که می‌بایستی نتایج هجده ماه سیاست نوین اقتصادی^{۴۴} جمع‌بندی می‌شدند، ضرورت (برای انقلابیون) دانستن این امر که چه هنگام باید «عقب‌نشینی کرد» را مطرح می‌کند. سرمایه‌داری دولتی دقیقاً یک چنین «خط عقب‌نشینی» را تشکیل می‌دهد. هدایت «تهاجم اقتصادی» و «گذار فوری» به شکل‌های ناب سوسیالیستی سازمان کار، از همان ابتدای قضیه و قادر نبودن به عقب‌نشینی با برنامه، انقلاب را در معرض نابودی قرار می‌دهد. لنین این امر را صریحاً خاطرنشان می‌کند: «ما در تهاجم اقتصادی خودمان خیلی پیش رفته بودیم، بدون آن که امکانات کافی برای خودمان فراهم کرده باشیم. توده‌ها آنچه را که ما در آن عصر نمی‌توانستیم آگاهانه فرمول‌بندی کنیم، اما به‌زودی یعنی چند هفته‌ی بعد آن را پذیرفتیم، احساس می‌کردند و آن این بود که گذار مستقیم به شکل‌های صرفاً سوسیالیستی اقتصاد و توزیع صرفاً سوسیالیستی از قدرت ما خارج است و اگر نمی‌توانستیم عقب‌بنشینیم و وظایف آسان‌تری را به‌عهده بگیریم، با فاجعه روبرو می‌شدیم.»^{۴۵}

۲) یک انقلاب سیاسی همچنن و به ویژه یک انقلاب اجتماعی است؛ زیرا تغییری در وضعیت طبقات جامعه است.

تاریخ انقلاب‌ها، «تضادهای اجتماعی را که در طی دهه‌ها و قرن‌ها به پختگی رسیده‌اند» به نمایش می‌گذارد.^{۴۶} در جریان «توفان انقلابی» (که می‌تواند ماه‌ها، و حتی سال‌ها گسترش پیدا کند و نباید به‌عنوان یک عمل منفرد^{۴۷} درک شود)، «خشمی که در طی قرن‌ها انباشته شده است»، در عمل و نه در حرف، بیرونی می‌شود، در عمل میلیون‌ها نفر و نه در عمل افراد منزوی.^{۴۸} بعد از ده‌ها سال تحول «مسالمت‌آمیز»، «یعنی تحولی که در آن ده‌ها هزار نفر از طبقات بالا با خیال راحت داروندار میلیون‌ها انسان را می‌برند و آنها را لخت می‌کنند»،^{۴۹} سال‌هایی می‌آیند که در جریان آنها زندگی فوق‌العاده غنی می‌شود (مثل سال‌های بین پاییز ۱۹۰۵ و پاییز ۱۹۰۷ در روسیه): توده‌ها، که در سایه به سر می‌برند، فعالانه وارد صحنه می‌شوند و مبارزه می‌کنند.^{۵۰} لنین اعلام می‌کند که تضادهای متعدد، که در دوره‌های به‌اصطلاح تحول مسالمت‌آمیز به کندی روی هم انباشته شده‌اند، در این سال‌ها حل می‌شوند. «در این دوره‌ها است که نقش مستقیم طبقات مختلف در تعیین اشکال زندگی اجتماعی با قدرت تمام ظاهر می‌شود و بنیادهای "روبنای" سیاسی ایجاد می‌شوند و سپس این روبنا مدت‌های طولانی بر پایه‌ی مناسبات تولیدی جدید حفظ می‌شود.»^{۵۱}

اگر چه انقلاب‌ها، همان‌طور که میشله می‌گوید، «علل بی‌شمار و عمیق دارند و از اعماق قرن‌ها بیرون می‌آیند»؛ اما، بنا به تأکید لنین، نه می‌توان آنها را سفارش داد و نه می‌توان، به بهانه‌ی این‌که دنیا از قرن‌ها پیش این‌طوری بوده است، تا ابد آنها را به عقب انداخت...^{۵۲}

انقلاب از منظر مارکسیستی یعنی چه؟ لنین پاسخ می‌دهد، «انقلاب یعنی تخریب یک روبنای سیاسی کهنه»، روبنایی که دیگر با مناسبات تولیدی جدید، که موجب ورشکستگی آن شده‌اند، مطابقت ندارد. در لحظه‌ی معینی از توسعه، بیهودگی و ابطال روبنای قدیمی بر همگان کاملاً آشکار می‌شود. «همه انقلاب را به رسمیت می‌شناسند».^{۵۳} لنین مرتباً این جملات مارکس در مقدمه‌ی نقد اقتصاد سیاسی (۱۸۵۹) را یادآور می‌شود: انسان‌ها هنگام تولید اجتماعی زندگی خویش وارد مناسبات تولیدی معین و ناگزیری می‌شوند که تابع اراده‌ی آنان نبوده، بلکه متناسب با مرحله‌ی تکامل نیروهای مولده‌ی مادی آنان است. مجموعه‌ی این مناسبات تولیدی ساختار اقتصادی جامعه یعنی شالوده‌ی واقعی را که بر روی آن روبنای حقوقی و سیاسی جامعه ساخته شده و بالا می‌آید، تشکیل می‌دهد و اشکال معینی از شعور اجتماعی با آن مطابقت دارد. شیوه‌ی تولید زندگی مادی تعیین‌کننده‌ی همه‌ی زندگی اجتماعی، سیاسی و معنوی انسان‌ها است. شعور انسان‌ها هستی آنان را تعیین نمی‌کند، بلکه بر عکس هستی اجتماعی انسان‌ها است که شعورشان را تعیین می‌کند. نیروهای مولده‌ی مادی در مرحله‌ی معینی از تکامل خویش با مناسبات تولیدی و یا مناسبات مالکیتی که تاکنون در درون آن تکامل می‌یافتند در تناقض می‌افتند. آن‌گاه دوران انقلاب اجتماعی فرا می‌رسد. تغییر در بنیان اقتصادی کل روبنای عظیم نیز کم‌وبیش سریعاً دگرگون خواهد شد...^{۵۴} لنین دوست داشت این نوشته‌ی معروف مارکس را نقل کند. او برای مثال در ۱۸۹۴، در جدل با پوپولیست‌های لیبرال در دوستان خلق کیان‌اند و چه‌گونه علیه سوسیال‌دموکرات‌ها مبارزه می‌کنند، و سپس در مقاله‌ی کارل مارکس،^{۵۵} که در ۱۹۱۳ برای دانشنامه‌ی روسی گرانات (Granat) نوشت، این کار را می‌کند.

به این ترتیب، اگر فقط از روسیه نمونه بیاوریم، انقلاب «بورژوایی» ۲۷ فوریه‌ی ۱۹۱۷ قدرت را از دستان فئودال‌های زمین دار (و در رأس آنها تزار نیکلای دوم) درآورد و به بورژوازی واگذار کرد. «این یک انقلاب اجتماعی بورژوایی بود»^{۵۶} — انقلاب اجتماعی بورژوازی لیبرال که به‌هیچ‌وجه نمی‌خواست از سلطنت مشروطه‌ی معتدل فراتر رود؛ و هنگامی که انقلاب دورتر، تا لغو کامل سلطنت و ایجاد شوراها‌ی نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان، رفت، این بورژوازی لیبرال «رک و راست ضد انقلاب شد».^{۵۷} به عبارت دیگر، «انقلاب ۲۷ فوریه نیز یک انقلاب اجتماعی بورژوازی بود»^{۵۸} و، به‌طور کلی، هر انقلاب سیاسی، هر انقلاب واقعی — که به‌جانشین شدن یک دارودسته به جای دارودسته‌ی دیگر تقلیل پیدا نکند — یک انقلاب اجتماعی است، یک «تغییر در وضعیت طبقات است»، طبقاتی که جامعه به آن تقسیم شده است.^{۵۹}

تحول در مناسبات اجتماعی در روسیه، در حقیقت، از زمان لغو سرواژ، یعنی از سال ۱۸۶۱، آغاز شده بود. «روبنای سیاسی»، یعنی حکومت مطلقه‌ی تزاری، نزدیک به پنجاه سال بعد، عملاً دست‌نخورده باقی مانده بود و در مقایسه با این تحول، که باعث ورود سرمایه‌داری به روستاهای روسیه شده بود، بیش از هر زمان دیگری کهنه و فرسوده بود.^{۶۰} لنین می‌نویسد، انقلاب‌هایی می‌توانند وجود داشته باشند و انقلاب‌هایی وجود داشتند که در آن‌ها بورژوازی تجاری یا تجاری — صنعتی نقش محرک را بازی می‌کند و دهقانان و توده‌های شهری ارتش مبارزه را تشکیل می‌دهند و تا پیروزی بورژوازی از مبارزه‌ی او پشتیبانی می‌کنند. این مورد آلمان در طی دوره‌ی رفرم و جنگ دهقانان در قرن شانزدهم میلادی و مورد انقلاب انگلستان در قرن هفدهم بود. وضعیت در فرانسه، در ۱۷۹۳، نیز چنین بود.^{۶۱} اما اوضاع

روسیه متفاوت است؛ زیرا «برتری عددی دهقانان، سرکوب و ظلم وحشتناکی که زمین‌داران بزرگ فئودال (یا بهتر است بگوییم نیمه فئودال) بر دهقانان اعمال می‌کردند، قدرت و سطح آگاهی پرولتاریا که در حزبی سوسیالیستی سازمان‌دهی شده است»، واقعیت‌هایی هستند که به انقلاب بورژوایی در روسیه «خصلت ویژه‌ای» می‌بخشند. در نتیجه‌ی چنین وضعیتی، دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان برای پیروزی انقلاب یک «ضرورت» مطلق است: چون که، در روسیه، بورژوازی از این پس ضدانقلابی است و دهقانان، در این کشور، بدون رهبری یا ابتکار و مداخله‌ی پرولتاریا، «هیچ» هستند.^{۶۲}

در روسیه‌ی قرن بیستم، مسأله این است که بدانیم جایگاه اساسی در جنبش‌های انقلابی را، که به‌طور رادیکال تکامل یافته‌اند، کدام طبقه به دست خواهد آورد. همان‌گونه که انگلس پیش از این ملاحظه کرده بود، در سه انقلاب بزرگ بورژوایی (رفرم و جنگ دهقانان در آلمان در قرن شانزدهم، انقلاب انگلستان در قرن هفدهم و انقلاب فرانسه در قرن هجدهم) دهقانان، به منظور پشتیبانی از نبرد بورژوازی، سربازان ارتش مبارزه را تأمین می‌کردند در حالی که دیگر عناصر شهرنشین تنها نقش نیروهای کمکی را ایفا می‌کردند.^{۶۳} به جای آن، در انقلاب بورژوایی روسیه — لنین این را در سال ۱۹۰۹ می‌نویسد — پرولتاریا جایگاه نخست را به خود اختصاص می‌دهد.^{۶۴} با این حال لنین تأکید می‌کند که «اشتباه خواهد بود تصور شود که طبقات انقلابی برای انجام یک انقلاب - هنگامی که این انقلاب مطابق شرایط توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی به پختگی می‌رسد - همواره به اندازه‌ی کافی نیرو خواهند داشت». انقلاب می‌تواند به پختگی رسیده باشد، بدون آنکه نیروهای انقلابی برای به انجام رسانیدن آن از قدرت و به‌ویژه نیروی مسلح کافی برخوردار باشند.^{۶۵}

از سوی دیگر نمی‌توان از قبل دانست که آیا انقلاب روی خواهد داد یا خیر. زیرا انقلاب یک حقیقت بی‌چون‌وچرا و تمام‌عیار نیست و در خلاء انجام نمی‌گیرد. عوامل ذهنی نیز، در شروع انقلابات نقش دارند. رژیم‌هایی هستند که، گاهی ده‌ها سال است که دچار فساد و گندیدگی شده‌اند؛ بی‌آن‌که هیچ نیروی اجتماعی ضربه‌ی نهایی را بر آن‌ها وارد کند. از دیدگاه مارکسیست‌ها، تبلیغات آن‌ها و تبلیغات تمامی کارگران سوسیال‌دموکرات از جمله «عواملی هستند که تعیین می‌کنند آیا انقلاب وجود خواهد داشت یا خیر».^{۶۶} به نوشته‌ی لنین، «ایمان عمومی به انقلاب»، پس از شکست نظامی که استبداد تزاری در شرق دور متحمل شد، آغاز انقلاب بود.^{۶۷}

۳) انقلاب از یک سری نبرد ساخته می‌شود؛ حزب باید در هر مرحله شعار منطبق با واقعیت عینی را ارائه کند و لحظه‌ی مناسب برای قیام را تشخیص دهد.

«قانون بنیادی انقلاب» - قانونی که تمام انقلاب‌ها و به‌ویژه سه انقلاب روسیه در قرن بیستم (انقلاب ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵)؛ انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷ و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، آن را تأیید می‌کنند - این است که: برای وقوع انقلاب فقط کافی نیست که توده‌های استثمارشده و ستمدیده به عدم‌امکان زندگی به شیوه‌ی سابق آگاهی یابند و خواستار تغییر شوند. برای تحقق انقلاب باید که استثمارگران نیز نتوانند به شیوه‌ی سابق زندگی و حکومت کنند. تنها هنگامی که «پایینی‌ها» نخواهند و «بالایی‌ها» نتوانند به شیوه‌ی سابق ادامه دهند، فقط در این هنگام انقلاب می‌تواند به پیروزی برسد.^{۶۸} لنین، در سال ۱۹۱۰، در خصوص مانیفست ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ (متنی که در آن تزار نیکلای

دوم به مردم امپراتوری آزادی‌های عمومی و سیاسی «اعطا» کرد؛ و کلمه‌ی «انتخابات عمومی» در آن ظاهر شد و نوعی حق و توبه دوما‌ی دولتی واگذار گردید)، بیش‌تر با توجه به شرایط عمومی، اعلام می‌کند که این مانیفست «به‌معنای آن نیست که مبارزه پایان یافته است»؛ بلکه، برعکس، علامت آن است که «تزاریسم دیگر در وضعیت حکومت کردن نیست»، در حالی که «انقلاب هنوز قدرت سرنگون کردن آن را ندارد». لنین می‌افزاید پس چنین وضعیتی، چنین توازن قوایی، «به‌ناگزیر به درگیری قطعی منجر خواهد شد». ۶۹

لنین در حین بحث‌های متعدد، که او را رودروی سایر اعضای حزب سوسیال‌دموکرات قرار می‌دهند، اقرار می‌کند که در آنچه که به «زمان» «انقلاب توده‌ها» مربوط می‌شود، باید گفت که زمان انقلاب نمی‌تواند از پیش «تعیین» گردد. اما بلافاصله می‌افزاید که زمان قیام «می‌تواند تعیین شود، اگر آن‌هایی که آن را تعیین می‌کنند روی توده‌ها نفوذ داشته باشند و لحظه‌ی مناسب را با دقت بسنجند». ۷۰ «شعارها، قطعاً، باید به‌عنوان «جمع‌بندی‌های عملی تحلیل طبقاتی از یک وضعیت مشخص تاریخی تلقی شوند»، و نه به‌عنوان «طلسم‌هایی» که یک‌بار برای همیشه به یک حزب و یا یک گرایش داده می‌شوند. ۷۱ لنین کمی بعد، در مقابله با «اتزوویست‌ها» (که هر لحظه و هر ساعت از «انقلاب» سخن می‌گفتند) می‌گوید، برای انقلابیون از برکردن شعارها کافی نیست: «باید همچنین آموخت زمان مناسب برای بیان آن‌ها چه موقع است». ۷۲ به عبارت دیگر، ساعت انقلاب قابل پیش‌بینی نیست. اما در دوره‌ی انقلابی، «این بزرگ‌ترین جنایت از سوی انقلابیون خواهد بود، اگر بگذارند زمان از دست برود». ۷۳

لنین دائماً تکرار می‌کند که ساعت انقلاب را نمی‌توان پیشگویی کرد. او در ۱۹۱۵ می‌نویسد، از ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۵ چهار سال فاصله بود؛ با این حال، در ۱۹۰۱، در روسیه هیچ‌کس نمی‌توانست قسم یاد کند که نخستین انقلاب بر علیه استبداد چهار سال بعد رخ خواهد داد؛ و در ۱۹۱۸ می‌گوید که در ۱۹۱۴ هیچ‌کس نمی‌توانست قسم بخورد که «تا چهار سال دیگر» انقلاب اروپا را فرا خواهد گرفت. اما «واقعیت وجود وضعیت انقلابی در ۱۹۱۲ پیش‌بینی شده بود و در ۱۹۱۴ نمایان شد».^{۷۴} او در ۱۹۱۸ تکرار می‌کند که در نوامبر ۱۹۰۴ هیچ‌کس نمی‌توانست «تضمین دهد» که دو ماه دیگر صد هزار کارگر سنت پترزبورگ به سمت کاخ زمستانی خواهند رفت و انقلاب بزرگی را آغاز خواهند کرد. همان‌طور که «ما، در دسامبر ۱۹۱۶، نمی‌توانستیم تعهد دهیم که دو ماه دیگر سلطنت تزاری در عرض چند روز سقوط خواهد کرد».^{۷۵} لنین بارها و بارها آرزوی خود دایر بر تحقق انقلاب جهانی - که می‌تواند به کمک شوراهای بشتابد - را بیان می‌کند. او می‌گوید: «انقلاب جهانی نزدیک است؛ اما ساعتی برای تحقق آن وجود ندارد».^{۷۶}

واقعیت این است که رهبران کارگری، برخلاف لیبرال‌ها یا دشمنان انقلاب، نباید تنها هنگام شعله‌ور شدن انقلاب آن را به رسمیت بشناسند. انقلابیون قبل از شروع انقلاب آن را پیش‌بینی می‌کنند، از اجتناب‌ناپذیر بودن آن آگاه می‌شوند، ضرورت آن را به توده‌ها می‌فهمانند و راه‌ها و شیوه‌های انقلاب را برای توده‌ها توضیح می‌دهند.^{۷۷} هنگامی که شرایط عینی یک بحران عمیق سیاسی فراهم شوند، کوچک‌ترین تعارضات «می‌توانند اهمیت بسیار پیدا کنند، بهانه باشند، کاسه‌ی صبر را لبریز کنند، نشان‌دهنده‌ی چرخشی در افکار عمومی باشند».^{۷۸} بنابراین، انقلابیون باید بلد باشند فرصت ایجاد کنند یا، حداقل، باید بلد باشند از فرصت استفاده کنند. این یک

واقعیت است که در دوره‌های انقلابی «وضعیت عینی، مانند زندگی به‌طور کلی، به‌طور سریع و ناگهانی تغییر می‌کند».^{۷۹} لنین، با ذکر این سخن ناپلئون که «اول شروع می‌کنیم بعداً خواهیم دید»، می‌نویسد: «این همان کاری بود که ما کردیم؛ نخست در اکتبر ۱۹۱۷ درگیر مبارزه‌ای جدی شدیم [...] و در حال حاضر هیچ شکی نیست که ما اساساً به پیروزی رسیده‌ایم».^{۸۰} منتظر ماندن برای عمل کردن، مساوی با مرگ است. او، در عصر روز ۲۴ اکتبر، قاطعانه اعلام می‌کند «این قضیه به هر قیمتی که شده باید امروز عصر یا امشب عملی شود»، و به این ترتیب، از *انستیتو/سمولنی*، فرمان قیام بر علیه دولت موقت، که لنگ در هوا بود،^{۸۱} را صادر می‌کند. لنین آنهایی که او را «ماجراجو» خطاب می‌کردند و عقیده داشتند که طرح او بسیار خطرناک است را بدون معطلی به نامه‌ی مارکس به کوگلمان ارجاع می‌داد که سبک او را به طرز شگفت‌آوری توصیف می‌کند: «واضح است که اگر فقط در شرایط کاملاً مساعد به مبارزه دست یازیده شود، تاریخ خیلی ساده و به راحتی ساخته می‌شد».^{۸۲}

با این حال انقلاب نباید به‌عنوان یک روند خطی مستقیم، به‌عنوان کاری «یک شبه»، یا مثل یک جابه‌جاگر (commutateur) ساده - که بسته به کار آن جریان تاریخ کلاً و به‌طور برگشت‌ناپذیر معکوس می‌شود - در نظر گرفته شود. برای این‌که تصور شود که «همه چیز بدون "جهش" و روی خط مستقیم به‌آرامی و به‌طور منظم به پیش خواهد رفت»، بدون شک، باید «فکر کودکانه‌ای درباره‌ی تاریخ داشت».^{۸۳} لنین می‌نویسد، کسی که انقلاب کارگری را فقط به‌شرطی می‌پذیرد که این امر با سهولت و بدون درگیری انجام شود؛ که از پیش احتمال شکست نفی شود؛ که انقلاب مسیری عریض، هموار و سراسر را دنبال کند؛ که با گام برداشتن به سمت پیروزی، لازم

نباشد که گاهی بزرگ‌ترین از خودگذشتگی‌ها و فداکاری‌ها انجام گیرد، «در یک قلعه‌ی محاصره‌شده مقاومت شود» یا انقلاب راه خود را در مسیر باریک، غیر قابل‌گذر، پرییچ‌وخم و پرخطر کوهستانی باز کند، - «یک چنین کسی انقلابی نیست»؛ و به نقل از چرنیشفسکی می‌گوید: «حرکت تاریخ یک خط مستقیم مثل چشم انداز نوسکی نیست».^{۸۴} چشم‌انداز نوسکی (Nevski prospekt) خیابان اصلی سنت پترزبورگ است. این شریان مستقیم، به طول ۴/۵ کیلومتر، صومعه‌ی آلكساندر نوسکی را به ساختمان دولتی آمیروته (Pavillon de l'Amirauté)، به عبارت دیگر به مصب رود نوا - در نزدیکی خلیج فنلاند - متصل می‌کند.

خود انقلاب را هم «نباید به شکل یک عمل منفرد معرفی کرد: انقلاب تناوب سریع سلسله انفجارات کم‌وبیش قهرآمیز با مراحل آرامش کم‌وبیش عمیق است»؛^{۸۵} یک «دوره‌ی توفانی» تحولات سیاسی و اقتصادی، مبارزه‌ی طبقاتی شدید، جنگ داخلی، انقلاب و ضدانقلاب.^{۸۶} لنین در ۱۹۲۲ می‌نویسد، یکی از بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین اشتباهاتی که انقلابیون مرتکب می‌شوند، بعد از آن‌که ابتدای انقلاب کبیر را به‌خوبی هدایت کردند، به‌ویژه این است که «تصور می‌کنند که می‌توانند به‌تنهایی انقلاب را به انجام برسانند».^{۸۷} زیرا انقلابیون فقط می‌توانند نقش «پیش‌تاز» را ایفا کنند، - پیش‌تازی که می‌داند نباید با توده‌های تحت هدایت خود قطع رابطه کند. «رشته نبردهایی که او باید به منظور اصلاحات اقتصادی و دموکراتیک در همه‌ی زمینه‌ها به پیش ببرد، تنها با خلع ید از بورژوازی می‌تواند به سرانجام برسد».^{۸۸} بنابراین، گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، اگر فورمول مارکس را مد نظر قرار دهیم، به «دوره‌ی طولانی درد زایمان» شباهت خواهد داشت، زیرا قهر همواره قابله‌ی جامعه‌ی کهنه است.^{۸۹}

۴) مسائل بزرگ زندگی خلق‌ها همواره با اعمال زور حل شده‌اند.

لنین یادآور می‌شود که از نظر مارکس «دولت، دستگاه فرمانروایی طبقاتی، دستگاه ستمگری یک طبقه بر طبقه‌ی دیگر و دستگاه ایجاد «نظمی» است که به این ستمگری جنبه‌ی قانونی می‌دهد و پایه‌های آن را محکم می‌کند و بدین طریق از شدت تضاد میان طبقات می‌کاهد».^{۹۰} او، چند صفحه دورتر، می‌نویسد: «دولت سازمان خاص اعمال قهر، سازمان اعمال قهر برای سرکوب یک طبقه‌ی معین است».^{۹۱} دولت دوران باستان و دولت فئودالی، به عقیده‌ی انگلس، قبل از هر چیز ارگان‌هایی بودند که برده داران و اشراف می‌توانستند، به مدد آن، بردگان و سرف‌ها را سرکوب و استثمار کنند. به همین ترتیب، دولت انتخابی مدرن نیز ابزار استثمار کار مزدوری توسط سرمایه است.^{۹۲} جمهوری بورژوایی، دموکراتیک‌ترین شکل دولت، در واقع، «چیزی نیست جز ماشین دائمی مشتی سرمایه‌دار برای سرکوب توده‌های زحمتکش».^{۹۳}

ارتش دائمی و پلیس، بنا به تأکید لنین، «بزارهای اصلی زور در دست قدرت حاکمه هستند».^{۹۴} باید توجه داشت که این قاعده می‌تواند، در عصر جهانی‌سازی نولیبرالی، استثنائات قابل‌توجهی را دربرگیرد (ما به تکتیر پلیس‌ها و سایر نیروهای شبه‌نظامی خصوصی می‌اندیشیم که در برخی از شهرهای بزرگ آمریکای لاتین، از سال‌ها پیش، نهادهایی واقعی را تشکیل می‌دهند؛ و همچنین به این امر که، بر حسب شواهد، در چارچوب اشغال عراق بخشی از سازمان شکنجه به شرکت‌های خصوصی واگذار شد، که از برخی جهات مستقل از پنتاگون و دولت آمریکا بودند).^{۹۵} به این دلیل لنین،

در دولت و انقلاب، می‌نویسد: «کسی که فقط مبارزه‌ی طبقاتی را قبول دارد، هنوز مارکسیست نیست...». دکنرین مبارزه‌ی طبقاتی ابداع مارکس نیست و، به‌طور کلی، حتی برای «بورژوازی هم قابل قبول است». فقط کسی مارکسیست است که پذیرش مبارزه‌ی طبقاتی را تا پذیرش دیکتاتوری پرولتاریا گسترش دهد.^{۹۶} او، چند ماه بعد، می‌نویسد، کسی که دیکتاتوری پرولتاریا را نفی کند و یا فقط در حرف آن را بپذیرد، «نمی‌تواند عضو حزب سوسیال‌دموکرات باشد».^{۹۷} لنین اغلب تکرار می‌کند که این «مسأله‌ی اساسی جنبش نوین کارگری در همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری» است. همچنین نگاه کنید به یادداشتی که او در ۱۹۲۰، تحت عنوان تاریخ مسأله‌ی دیکتاتوری، نوشته است و در آن می‌گوید، «کسی که ضرورت دیکتاتوری کل طبقه‌ی انقلابی به‌منظور پیروز شدن را نفهمیده است، چیزی از تاریخ انقلاب نفهمیده است یا نمی‌خواهد چیزی در این قلمرو بداند».^{۹۸} هنگامی که روسیه، در فاصله‌ی فوریه و اکتبر ۱۹۱۷، دوره‌ی تاریخی بسیار ویژه‌ای را از سر می‌گذراند که در طی آن هرکس می‌توانست وجود یک قدرت دوگانه را مشاهده کند؛ هنگامی که شورای نمایندگان سربازان و کارگران پتروگراد و دولت موقت - با علم بر این‌که درگیری اجتناب‌ناپذیر است، اما زمان آن هنوز معلوم نیست - یکدیگر را نظاره می‌کردند و مراقب اوضاع بودند؛ این وضعیت، به نوشته‌ی لنین، منجر به درآمیختگی و اختلاط دو دیکتاتوری شد: دیکتاتوری بورژوازی (زیرا دولت لووف و شرکا یک دیکتاتوری است، یعنی قدرتی است که تکیه‌گاه آن قانون یا بیان اراده‌ی قبلی مردم نیست، بلکه قدرتی که توسط یک طبقه‌ی معین، یعنی بورژوازی به‌زور تصرف شده است) و دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان (شورای نمایندگان کارگران و سربازان). لنین در ماه سپتامبر اعلام می‌کند، «هیچ شکی نیست» که

«این "درآمیختگی" نمی‌تواند مدت طولانی دوام آورد. زیرا دو قدرت نمی‌توانند در یک دولت وجود داشته باشند، - قدرت دوگانه فقط نمودار یک دوره‌ی انتقالی در جریان توسعه‌ی انقلاب است. انقلاب در این مرحله از حدود یک انقلاب بورژوادموکراتیک عادی فراتر رفته، اما هنوز به "وضعیت ناب" دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان منتهی نشده است».^{۹۹}

لنین با عبارات تقریباً مشابهی می‌گوید، مهم‌ترین مسأله‌ی هر انقلاب مطمئناً مسأله‌ی قدرت است. کدام طبقه قدرت را در اختیار دارد؟ این اساس مسأله است.^{۱۰۰} زیرا پرولتاریا برای سرکوب استثمارگران، برای رهبری کردن توده‌های عظیم مردم (دهقانان، خرده‌بورژوازی و شبه‌کارگران) و برای به اجرا درآوردن اقتصاد سوسیالیستی به قدرت دولت، سازمان متمرکز قدرت، سازمان قهر نیاز دارد.^{۱۰۱} تلاش برای انجام اصلاحاتی مانند خلع مالکیت زمین‌داران بزرگ بدون پرداخت غرامت به آن‌ها یا انحصار غلات و... با استفاده از ماشین دولتی بورژوازی، خودفریبی و مردم‌فریبی است. این ماشین می‌تواند با برقراری یک جمهوری که یک «پادشاهی بدون پادشاه» است (مانند جمهوری سوم فرانسه) به بورژوازی جمهوری خواه خدمت کند؛ اما مطلقاً قادر نیست اصلاحاتی را به اجرا درآورد که حقوق سرمایه، حقوق «مقدس مالکیت خصوصی»^{۱۰۲} را حتی کاهش دهد یا محدود کند؛ لغو آن‌ها پیشکش. ما به سرنوشت ملی کردن‌هایی که در زمان نخست‌وزیری پی‌یر موروا^{۱۰۳} صورت گرفتند می‌اندیشیم: (۱) خرید سهام مؤسسات ملی شده توسط دولت به بالاترین قیمت (۵۰ میلیارد فرانک فرانسه، معادل ۷/۵ میلیارد یورو)؛ (۲) «بازسازی صنایع»، که گاهی توسط رهبران سابق سندیکاها، که به این مناسبت به وردست دولت تبدیل شده بودند، صورت می‌گرفت؛ (۳) خصوصی‌سازی نولیبرالی مؤسسات ملی شده. ایده‌ی مارکس این بود که

طبقه‌ی کارگر باید «ماشین دولتی حاضر و آماده» را خرد کند و درهم شکنند، و نه این‌که به تصرف آن اکتفا ورزد.^{۱۰۴} درس اصلی مارکسیسم در خصوص وظایف پرولتاریا نسبت به دولت در جریان انقلاب، در این چند کلمه یافت می‌شود.^{۱۰۵} هر انقلاب، با منهدم کردن ماشین دولتی، به‌روشنی «مبارزه‌ی طبقاتی عریان» را به‌ما نشان می‌دهد.^{۱۰۶}

در زمان انقلاب کافی نیست که «خواست اکثریت» را بشناسیم؛ «خیر، باید در زمان و مکان سرنوشت‌ساز قوی‌ترین باشیم، باید پیروز شویم!»^{۱۰۷} در مسائل مشخص انقلاب، مطرح کردن عقیده‌ی اکثریت مردم به‌عنوان دلیل، هم‌زمان نمایشگر مدل توهمات خرده‌بورژوازی، عدم‌پذیرش ضرورت پیروزی در انقلاب برعلیه طبقات دشمن و سرنگون کردن قدرت سیاسی مدافع این طبقات است.^{۱۰۸} لنین در ژوئیه‌ی ۱۹۱۷ می‌نویسد، از آغاز «جنگ دهقانان» در آلمان در قرون وسطی و در طی همه‌ی جنبش‌ها و دوران‌های بزرگ انقلابی، از جمله سال‌های ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱، از جمله ۱۹۰۵، ما شاهد نمونه‌های بی‌شماری هستیم «که نشان می‌دهند اقلیتی که از سازمان‌دهی بهتری برخوردار و از نظر سیاسی آگاه‌تر و بهتر تسلیح شده است، اراده‌ی خود را بر اکثریت تحمیل کرده و آن را شکست داده است»^{۱۰۹}

لنین به همین ترتیب در جدل برعلیه کائوتسکی اعلام می‌کند که این یک قانون است که «در هر انقلاب عمیق، استثمارگران که سال‌ها برتری‌های واقعی بزرگی را بر استثمارشدگان حفظ کرده‌اند، به مقاومت طولانی، سرسخت و مذبحانه‌ای دست می‌زنند»^{۱۱۰} در چنین وضعیتی، این پندار که در یک انقلاب نسبتاً عمیق و جدی، موفقیت یا عدم موفقیت جنبش انقلابی تنها به رابطه‌ی میان اکثریت و اقلیت بستگی دارد، «فقط دلیل حماقت فوق‌العاده است؛ پیش‌داوری فوق‌العاده ساده‌لوحانه‌ای است که شایسته‌ی یک

لیبرال مبتذل است؛ فریب توده‌ها و پنهان کردن یک حقیقت آشکار تاریخی از آنها است». استثمارگران، در واقع، پس از انقلاب برای مدتی طولانی ضرورتاً یک سلسله از مزایای واقعی و قابل توجه را حفظ می‌کنند: آنها هنوز پول دارند (پول را نمی‌توان فی الفور حذف کرد)؛ مقداری مال منقول، که اغلب قابل توجه است، در دست آنها باقی می‌ماند؛ مناسبات و ارتباطات خود را حفظ می‌کنند؛ به سازمان‌دهی و مدیریت عادت دارند و از کلیه‌ی رموز کشورداری (عادات و رسوم، روش‌ها، وسایل، امکانات) آگاه هستند؛ از تحصیلات عالی برخوردارند؛ با پرسنل عالی‌رتبه‌ی فنی (که به دلیل شیوه‌ی زندگی و ایدئولوژی خود به طبقه‌ی بورژوازی تعلق دارند) ارتباط نزدیک دارند و از تجربه‌ی بی‌نهایت بالایی در امور نظامی برخوردارند و مزایای دیگر.

علاوه بر این، اگر استثمارگران تنها در یک کشور سرکوب شوند، باز هم از استثمارشدگان قوی‌تر خواهند بود، چرا که «مناسبات بین‌المللی» آنها عظیم هستند.^{۱۱۱} به این ترتیب، در شرایط روسیه‌ی ۱۹۰۵، «نابود کردن کل استبداد»، یعنی سرنگون کردن کامل دولت استبدادی کافی نخواهد بود؛ بایستی که تمامی تلاش‌های اجتناب‌ناپذیر و شدید برای استقرار مجدد استبداد نیز به عقب رانده شوند. در شرایط انقلابی، «عقب راندن» تمامی این تلاش‌ها چیزی جز دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان، مشارکت پرولتاریا در دولت انقلابی، نیست.^{۱۱۲} از سوی دیگر آیا هرگز دیده شده است که بدون «مبارزه‌ی سرسختانه» کشوری برپایه‌ی کم‌وبیش دموکراتیک ایجاد شود، یا یک آزادی سیاسی بدون مبارزه‌ی حیاتی بر علیه‌ی طبقه‌ی فئودال‌ها به دست آید؟^{۱۱۳} کمون پاریس دیکتاتوری پرولتاریا بود؛ مارکس و انگلس به کمونارها ایراد می‌گرفتند که چرا با قدرت کافی از

نیروی نظامی برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران استفاده نکردند. به عقیده‌ی آنها این امر یکی از دلایل سقوط کمون بود.^{۱۱۴} اگر کمون پاریس بر اتوریته‌ی یک خلق مسلح علیه بورژوازی تکیه نمی‌کرد آیا می‌توانست بیش از یک روز دوام آورد؟ برعکس، آیا ما نمی‌توانیم کمون را، به دلیل آنکه از این اتوریته بسیار کم استفاده کرد، مورد سرزنش قرار دهیم؟^{۱۱۵}

به این دلیل، به گفته‌ی مارکس، «پیروزی قطعی و کامل انقلاب نمی‌تواند چیزی جز دیکتاتوری باشد»، - مارکس، بنا به تصریح لنین، مطمئناً «به دیکتاتوری (یعنی قدرتی که هیچ‌چیز آن را محدود نمی‌کند) توده‌ها بر یک گروه ناچیز می‌اندیشید، و نه دیکتاتوری یک گروه ناچیز بر توده‌ها».^{۱۱۶} دیکتاتوری، لنین در ۱۹۱۶ تصریح می‌کند، «سلطه‌ی بخشی از جامعه بر مجموع جامعه است [...] که مستقیماً متکی بر خشونت است. دیکتاتوری پرولتاریا، به‌عنوان تنها طبقه‌ای که تا به آخر انقلابی است، برای سرنگون کردن بورژوازی و به‌عقب راندن تلاش‌های ضد انقلابی آن ضروری است».^{۱۱۷} بنابراین علامت ضروری، شرط صریح دیکتاتوری، «سرکوب خشن استثمارگران به‌عنوان طبقه و در ادامه نقض «دموکراسی خالص» یعنی نقض برابری و آزادی در مورد این طبقه است».^{۱۱۸}

لنین، انگار که جواب سؤال را نمی‌داند، می‌پرسد، آیا خوب است که خلق وسایل مبارزاتی این چنین غیرقانونی، نامنظم، غیرمنظم و غیراصولی را مورد استفاده قرار دهد؟ آیا خوب است که خلق خشونت را بر علیه سرکوبگران خلق به کار ببرد؟ و پاسخ می‌دهد: «بلی، این خیلی خوب است. این عالی‌ترین نماد مبارزه‌ی خلق برای آزادی است».^{۱۱۹}

روبسپیر در زمان خود اعلام می‌کرد که خلع سلاح مظنونان، کنار زدن دشمنان شناخته‌شده‌ی انقلاب از مجالس‌مان، که در آن‌جا درباره‌ی امنیت

عمومی (salut public) تصمیم گرفته می‌شد، «همه‌ی این کارها، مثل خود انقلاب، مثل سقوط سلطنت و باستیل، مثل خود آزادی، غیر قانونی بودند!»^{۱۲۰} لنین در بحبوحه‌ی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تکرار می‌کند، قدرت تزلزل‌ناپذیر لازم است، «خشونت و اجبار» لازم است.^{۱۲۱} زیرا به‌منظور غلبه بر جنایات، تبهکاری، فساد و ارتشا، احتکار و سوداگری و رذالت‌هایی از این دست، که در چنین دوره‌ای همواره بروز می‌کنند، «زمان» و «دست آهنین» لازم است.^{۱۲۲} او اضافه می‌کند، جمهوری خواهان بورژوا، هنگامی که تاج و تخت‌ها را سرنگون می‌ساختند، «به‌هیچ‌وجه نگران برابری قاطع سلطنت‌طلبان و جمهوری خواهان نبودند». هنگامی که مسأله‌ی سرنگون کردن بورژوازی مطرح است، «تنها خائنان یا ابلهان می‌توانند برای بورژوازی برابری قاطع درخواست کنند».^{۱۲۳} ما به این جملات ژان پل مارا می‌اندیشیم: «آزادی را باید با قهر مستقر کرد، و زمان آن فرا رسیده است که، برای در هم شکستن استبداد شاهان، موقتاً استبداد آزادی را سازمان‌دهی کنیم».^{۱۲۴}

به این ترتیب، «دیکتاتوری هنگام گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، به دو دلیل اساسی ضروری است: دلیل اول) بدون سرکوب کردن بی‌رحمانه‌ی مقاومت استثمارگران، که در یک دوره‌ی نسبتاً طولانی تکثر می‌یابد، و تلاش‌هایی که به منظور سرنگون کردن قدرت لعنتی تھی‌دستان صورت می‌گیرند، نمی‌توان سرمایه‌داری را شکست داد و ریشه کن کرد؛ دلیل دوم) حتی اگر جنگ خارجی وجود نداشته باشد، هر انقلاب بزرگ به‌طور کلی، و هر انقلاب سوسیالیستی به‌طور خاص، بدون یک جنگ داخلی غیر قابل تصور است. این جنگ داخلی، در مقایسه با جنگ خارجی، موجب خانه‌خرابی اقتصادی بزرگ‌تری می‌شود و هزاران و میلیون‌ها نفر را که مردد

هستند درگیر می‌کند؛ باعث جابه‌جایی آنها از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر می‌شود و وضعیتی فوق‌العاده نامطمئن، نامتعادل و آشفته ایجاد می‌کند.^{۱۲۵}

مسائل بزرگ زندگی خلق‌ها «همواره با زور»^{۱۲۶} حل شده‌اند؛ آن‌هایی که از اعمال زور به وحشت افتاده و از سلطه‌ی آن به ستوه آمده‌اند و به محض حاد شدن مبارزه‌ی طبقاتی گریه و زاری سر می‌دهند؛ آن‌هایی که از سوسیالیست‌ها غیرممکن را طلب می‌کنند و می‌خواهند که پیروزی کامل بدون درهم‌شکستن مقاومت استثمارگران حاصل شود،^{۱۲۷} — چنین آدم‌هایی به عقیده‌ی لنین با کائوتسکی قابل‌مقایسه هستند؛ با کائوتسکی که «از ته دل با انقلاب همراه است»، اما تنها به شرطی که انقلاب... بدون مبارزه‌ی جدی صورت پذیرد و تهدید به تخریب نکند!»^{۱۲۸} آنچه آنها انتظار دارند، در یک کلمه، یک «انقلاب بدون انقلاب» است. لنین یک بار دیگر لحن و استدلالات روبسپیر را اختیار می‌کند.^{۱۲۹} زیرا انقلاب واقعی، «احتضار یک نظام اجتماعی کهنه و تولد یک نظام جدید است؛ زندگی جدید ده‌ها میلیون انسان را متولد می‌کند». انقلاب، مبارزه‌ی طبقاتی، شدیدترین، خشن‌ترین، ناامیدانه‌ترین جنگ داخلی است. با توجه به این مسأله، هیچ انقلاب بزرگی در تاریخ وجود نداشته است که توانسته باشد بدون جنگ داخلی صورت گرفته باشد. لنین می‌گوید، کسی که از گرگ‌ها می‌ترسد، به جنگل نمی‌رود!^{۱۳۰}

توده‌های ستم‌دیده، در دموکراتیک‌ترین دولت بورژوازی، به‌طور مستمر با تضاد فاحش میان برابری اسمی که «دموکراسی» سرمایه‌داران اعلام می‌دارد، و هزاران محدودیت و حیل و ترفند واقعی که پرولتاریا را به بردگان مزدبگیر تبدیل می‌کند، روبرو هستند. این تضاد، به‌گفته‌ی لنین، چشم توده‌ها را «روی پوسیدگی، کذب و سالوس سرمایه‌داری می‌گشاید». ^{۱۳۱} از سال ۱۸۶۱ به بعد، گذار از نظم کهنه‌ی فئودالی، نظم چماق و شلاق، نظم

تحمیل شده از طریق غیرمعمولانه‌ترین، بی‌شرمانه‌ترین و خشن‌ترین اذیت و آزارها، به نظم بردگی سرمایه‌داری، نظم گرسنگی، نظم به‌اصطلاح استخدام آزاد، چیزی نبود جز جایگزینی گروهی از استثمارگران با گروهی دیگر. اقلیتی لاشخور و استثمارکننده جای خود را به یک اقلیت لاشخور و استثمارکننده‌ی دیگر می‌دهد: زمین‌داران جای خود را به سرمایه‌داران می‌دهند؛ اقلیتی جایگزین یک اقلیت دیگر می‌شود؛ توده‌های وسیع طبقات زحمتکش و استثمارشده همچنان له می‌شوند.^{۱۳۲} به نوشته‌ی لنین، قدرت پول، که حتی دهقان فرانسوی را - که به لطف یک انقلاب بزرگ توده‌ای از یوغ قدرت سینیورها آزاد شد - له کرد، از سال ۱۸۶۱ به بعد، پس از رفرم‌های ضعیف و نیمه‌کاره‌ی تزار آلکساندر دوم، «با تمام وزن خود روی موژیک ما، که هنوز نصف و نیمه سرف بود، افتاد». قدرت پول نه تنها دهقانان را داغان کرد، بلکه میان آنها تفرقه انداخت: «توده‌های بزرگ دهقانان ناچار خانه خراب و به صفوف کارگران رانده شدند؛ اقلیتی از آنها گروه‌های کم‌شمار اما سرسخت موژیک‌های کوشا و کولاک‌ها را به‌وجود آوردند که کم‌کم مزارع و زمین‌های دهقانان را تصاحب کردند و کادرهای بورژوازی در حال تولد روستا را تشکیل دادند».^{۱۳۳}

بنابراین، «دموکراسی»، در جامعه‌ی سرمایه‌داری، نمی‌تواند چیزی جز یک دموکراسی ناقص، مسکین، جعلی، صرفاً برای ثروتمندان، برای یک اقلیت^{۱۳۴} باشد. به این دلیل استبداد تنها و آخرین دیواری نیست که پرولتاریا باید خراب کند. لنین در ۱۹۱۹ اظهار می‌کند، بزرگ‌ترین انقلابیون عصر انقلاب کبیر فرانسه می‌گفتند، می‌اندیشیدند و صادقانه اعتقاد داشتند که همه برابر هستند، صرف‌نظر از طبقه‌شان، میلیونر همچون پابره‌نه، با هم برابر هستند. انقلاب با شعار برابری، بر علیه سینیورهای زمین‌دار جلو می‌رفت؛ و منظور از برابری این بود که میلیونر و کارگر باید از حقوق

برابر بهره مند شوند. انقلاب [بلشویکی] از این فراتر می‌رود و می‌گوید که برابری [...] فریبی بیش نیست، اگر بر علیه آزادی کار از ستم سرمایه باشد^{۱۳۵}. لنین دوست دارد مکرراً به این حقیقت اشاره کند که «دموکراسی سرمایه‌داری» به ستم‌دیدگان اجازه می‌دهد که، هر سه یا شش سال یک بار، تصمیم بگیرند که کدام عضو طبقه‌ی حاکمه نماینده‌ی آنها باشد و منافع‌شان را در مجلس لگدمال کند!^{۱۳۶} هر کشور پارلمانی را که می‌خواهید در نظر بگیرید، از آمریکا و فرانسه گرفته تا سوئیس، انگلستان، نروژ و غیره، خواهید دید که امور واقعی «حکومت» در پشت پرده طرح‌ریزی می‌شوند: کابینه‌ها، وزارتخانه‌ها و ستادها این طرح‌ها را به موقع اجرا می‌گذارند. در پارلمان‌ها، برای فریب و اغفال عوام‌الناس، فقط زر می‌زنند و وراجی می‌کنند.^{۱۳۷} لنین به نوبه‌ی خود اعلام می‌کند، سرمایه‌داران همواره به اختیار شکم‌گنده کردن برای ثروتمندان و به آزادی از گرسنگی مردن برای کارگران نام "آزادی" داده‌اند.^{۱۳۸} دموکراسی برای یک اقلیت ناچیز، برای ثروتمندان، — این است دموکراتیسم جامعه‌ی سرمایه‌داری.^{۱۳۹} اما تهی‌دستان، در حقیقت، زندگی شیرین‌تری نخواهند داشت، چون که کارگر خودش را با ریابوشینسکی و دهقان خودش را با زمین‌دار بزرگی که ۱۲۰۰۰ دسیاتین زمین دارد، برابر اعلام می‌کند.^{۱۴۰} لنین در ۱۹۱۳ می‌نویسد، انسان‌ها تا زمانی که یاد نگیرند در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی، منافع طبقات مختلف را جستجو کنند، در سیاست همواره قربانی سفیهانه فریب و خودفریبی هستند و خواهند بود.^{۱۴۱} لنین، بعد از مارکس، از طریق آثار اپیکور، هابس، و البته هلوسوسیوس (فلسوفی که پلخانف آثار او را به‌کرات تفسیر کرده بود)، سنت نومیالیستی را می‌شناسد و دائماً بر علیه‌ی «سوءاستفاده از کلمات» که، به گفته‌ی او، «یکی از عادی‌ترین پدیده‌ها در سیاست است» هشدار می‌دهد.^{۱۴۲} مگر نه آن‌که چند روز قبل از انقلاب فوریه‌ی ۱۸۴۸، آدولف تی‌یر، «این کوتوله‌ی دهشتناک، این کامل‌ترین نماینده‌ی فساد سیاسی

بورژوازی»، که شامه‌اش نزدیک شدن قیام توده‌ای را احساس کرده بود، مدعی نشد که «حزب انقلاب» است؟^{۱۴۳}

در واقع، دموکراسی پرولتری، قدرت شوراها، قدرتی که به نفع اکثریت عظیم مردم، استثمارشدگان، کارگران کار می‌کند، «قدرت بدون زمین‌داران بزرگ و بدون ثروتمندان، بهترین شکل دموکراسی و بهترین جمهوری دموکراتیک است». به این دلیل می‌توان گفت که «دموکراسی پرولتری، که قدرت شوراها یکی از اشکال آن است، دموکراسی را بهتر از هر کجای دیگر دنیا، به حق به نفع اکثریت عظیم مردم، به نفع استثمارشدگان و کارگران، توسعه و گسترش داده است».^{۱۴۴}

لنین به وفور این قضاوت انگلس در خصوص کمون پاریس را نقل می‌کند: آیا این آقایان (مخالفان اتوریته، طرفداران باکونین) هرگز انقلاب دیده‌اند؟ انقلاب بی شک با اتوریته‌ترین عملی است که از طریق آن بخشی از مردم آزاده‌ی خویش را، اگر لازم باشد، به زور تفنگ، سرنیزه و توپ، یعنی به کمک وسایل اعمال قهر فوق‌العاده به بخش دیگر تحمیل می‌کند. حزب پیروزمند مجبور است سلطه‌ی خود را از طریق هراسی که سلاح‌هایش در دل‌های مرتجعین می‌افکند، حفظ کند. اگر کمون پاریس بر اتوریته‌ی یک خلق مسلح علیه بورژوازی تکیه نمی‌کرد آیا می‌توانست بیش از یک روز دوام آورد؟ برعکس، آیا ما نمی‌توانیم کمون را، به دلیل آن‌که از این اتوریته بسیار کم استفاده کرد، مورد سرزنش قرار دهیم؟^{۱۴۵} لنین به این ترتیب می‌تواند به روشنی اظهار کند که «بدون انقلاب قهرآمیز نمی‌توان دولت پرولتری را جایگزین دولت بورژوایی ساخت».^{۱۴۶} او دوست دارد جمع‌بندی فقر فلسفه و مانیفست حزب کمونیست را که «آشکارا و با افتخار اعلام می‌کنند که انقلاب قهرآمیز اجتناب‌ناپذیر است»^{۱۴۷} یادآور شود. توسعه‌ی

مسالمت‌آمیز یک انقلاب، هر انقلابی که می‌خواهد باشد، به‌طور کلی «امری فوق‌العاده نادر و دشوار است...»^{۱۴۸}

زیرا «این مبارزه‌ی طبقاتی خونین و سخت، یعنی انقلاب»، ضرورتاً و به‌طور اجتناب‌ناپذیر، همواره و در هر کشوری، شکل یک «جنگ داخلی» را به خود گرفته است؛ پس، یک جنگ داخلی بدون ویرانی‌های شدید، بدون ترور، بدون محدود کردن دموکراسی ظاهری در راستای منافع این جنگ، غیر قابل فهم است.^{۱۴۹} با این حال، این عقاید به‌هیچ‌وجه توجیه‌کننده‌ی «دروغ اپورتونیستی» نیست که تدارک دیدن برای قیام و، به‌طور کلی، در نظر گرفتن قیام به‌عنوان یک هنر را «بلانکیسم» تلقی می‌کند.^{۱۵۰} برنشتاین، در کتاب «مقدمات سوسیالیسم» (که در ۱۸۹۹ منتشر شد و، به‌نظر لنین، موجب شهرت اسفناک او گردید^{۱۵۱}) نخستین کسی است که از مارکسیسم انقلابی با عنوان «بلانکیسم» سخن می‌گوید. لنین در جواب می‌گوید: قیام، برای موفق شدن، نباید به توطئه متوسل شود و به یک حزب متکی باشد، بلکه باید به طبقه‌ی پیشرو تکیه کند. این نکته‌ی اول. نکته‌ی دوم این است که قیام باید به شور انقلابی مردم اتکا کند. این نکته‌ی دوم. قیام باید در نقطه‌ی عطف تاریخ انقلاب رو به اعتلا ظاهر شود که در آن فعالیت گروه‌های پیشرو مردم به بالاترین نقطه‌ی قدرت خود رسیده باشد و تزلزل در صفوف دشمن و در صفوف دوستان انقلاب که ضعیف، دودل و پراز تضاد هستند) از هر وقت دیگر شدیدتر باشد؛ این نکته‌ی سوم. این سه شرط لازم، در نحوه‌ی طرح مسأله‌ی قیام، مارکسیسم را از بلانکیسم متمایز می‌سازند.^{۱۵۲} لنین، در ۱۹۱۶، دوست دارد بازهم «درستی مبارزه» ای را یادآور شود که حزب او را ستاً به مخالفت «برعلیه ترور به‌عنوان تاکتیک هدایت می‌کند».^{۱۵۳} می‌دانیم که برادر بزرگ لنین، آلكساندر اولیانوف، به دلیل

برنامه‌ریزی ترور تزار آلکساندر سوم، در ۸ مه ۱۸۸۷، به دار آویخته شد. در نتیجه، لنین جوان (او در آن زمان هفده سال داشت) توانسته بود بیش از دیگران درباره‌ی عظمت و همچنین محدودیت‌های این ایده‌آلیسم آمیخته با روحیه‌ی شهادت‌طلبی که نزد انقلابیون روس بسیار مشترک بود (به‌ویژه از ابتدای دهه‌ی ۱۸۷۰) تفکر و تأمل کند.

برعکس، هنگامی که تلاش شد (به‌ویژه در نشریه‌ی *به پیش - Vorwärts*)، ارگان حزب سوسیال‌دموکرات آلمان) تا مقدمه‌ی معروف انگلس بر کتاب *مبارزات طبقاتی در فرانسه* اثر مارکس (مقدمه‌ای که انگلس در آن نشان می‌دهد که دوران شیخون زدن، دوران انقلاباتی که توسط اقلیت‌های کوچک آگاه در رأس توده‌های ناآگاه انجام می‌شوند، «به‌سر آمده است») از منظر اپورتونیستی تحلیل شود؛ انگلس، خشمگین و برآشفته، شخصاً پاسخ داد: این «شرم‌آور» است که پذیرفته شود که «به هر قیمتی که شده باید پیرو صلح‌جو قانونیت بود». ^{۱۵۴} هنگامی که انقلاب بالا می‌گیرد، انفجارات خودبه‌خودی اجتناب‌ناپذیر هستند. هیچ انقلابی بدون این انفجارات خودبه‌خودی وجود نداشته است و هیچ انقلابی بدون آن‌ها وجود نخواهد داشت. ^{۱۵۵} لنین در ۱۹۰۵ می‌نویسد، مسائل بزرگ تاریخ همواره با نیروی مادی حل شده‌اند؛ ^{۱۵۶} و از آنجایی که تنها نبردهای شدید، یعنی جنگ‌های داخلی، می‌توانند بشریت را از یوغ سرمایه‌داری آزاد کنند، ^{۱۵۷} باید، با ارجاع دوباره به نوشته‌های مارکس و انگلس، بگوییم که اعمال قهر «در هر جامعه‌ی کهنه‌ای که آبستن نو باشد، نقش ماما را ایفا می‌کند». ^{۱۵۸} لازم به گفتن نیست که این امر به‌هیچ‌وجه مانع از اتخاذ تاکتیک‌های انقلابی نبوده و نیست (به‌ویژه تاکتیک نبردهای خیابانی)؛ - چه در شرایط روسیه‌ی دوران لنین و چه در قرن جدید. لنین با درس‌گیری از قیام ۱۹۰۵ مسکو که در

جریان آن، و قبل از آن که سرکوب شود، شهر در روزهای دهم تا چهاردهم دسامبر به دست قیام‌کنندگان افتاد، توضیح می‌دهد: «تکنیک نظامی آن چیزی نیست که در اواسط قرن نوزدهم بود!» همان‌طور که انگلس می‌گوید، رودررو کردن جمعیت با توپخانه در خیابان‌های مستقیم و دراز و دفاع از باریکادها با رولور «حماقت» خواهد بود. مسکو «تاکتیک سنگری جدیدی» را ابداع کرد.^{۱۵۹} این تاکتیک، جنگ پارتیزانی بود. دسته‌جات فوق‌العاده کوچک متحرک (گروه‌های ده نفری، سه نفری و حتی دو نفری) سازمان‌لازمه‌ی این تاکتیک بودند.^{۱۶۰}

۵) سوسیالیست‌ها نباید به نفع اصلاحات از مبارزه چشم‌پوشی کنند.

لنین می‌گوید، مطمئناً باید از توهمات (مشروطه‌خواهی و غیره) حذر کرد که غالب اوقات به مفهوم عمومی «گذار» منتهی می‌شود که تحت پوشش آن می‌توان دست کشیدن از انقلاب را پنهان کرد (و نه دهم سوسیال‌دموکرات‌های رسمی ما این کار را می‌کنند!)^{۱۶۱} با این حال مفهوم انقلاب را نمی‌توان به‌عنوان «امر الهی» در نظر گرفت. لنین بارها خاطر نشان می‌کند که برای یک انقلابی واقعی بزرگ‌ترین خطر عبارت است از اغراق در انقلابیگری و فراموش کردن حدود و شرایط به‌کاربردن به‌جا و موفقیت‌آمیز شیوه‌های انقلابی. انقلابیون واقعی، انقلاب را «به مرتبه‌ای تقریباً الهی» می‌رسانند، دچار گیجی می‌شوند «و قدرت درک و سنجش (با حداکثر خونسردی و روشن‌بینی) این مسأله را که در چه زمان و در چه شرایط و در چه حوزه‌ای از فعالیت باید به شیوه‌ی انقلابی رفتار کرد و در چه زمان و در

چه شرایط و چه حوزه‌ای از فعالیت باید به عمل رفرمیستی پرداخت، از دست می‌دهند» و اغلب اوقات گردن خود را می‌شکنند.^{۱۶۲} در یک نظام سیاسی مشخص، آنچه که یک «تغییر رفرمیستی» را از یک «تغییر غیر رفرمیستی» متمایز می‌کند، این است که در مورد اول، قدرت در دست طبقه‌ی حاکم سابق باقی می‌ماند؛ و در مورد دوم، قدرت از دست این طبقه به دست یک طبقه‌ی جدید می‌افتد.^{۱۶۳} اصلاحات، امتیازاتی هستند که طبقه‌ی حاکم به دادن آنها رضایت می‌دهد و در قدرت باقی می‌ماند. انقلاب، سرنگون کردن طبقه‌ی حاکم است.^{۱۶۴}

لنین، چند ماه قبل از انقلاب‌های فوریه و اکتبر ۱۹۱۷، تأکید می‌کند که تنها رفرمیست‌های بورژوا (افرادى مانند کائوتسکی، توراتی، مرهایم^{۱۶۵} که عملاً در این خصوص موضع‌گیری کرده‌اند) می‌توانند مسأله را به این شکل مطرح کنند که یا باید از انقلاب صرف‌نظر کرد و اصلاحات را محقق نمود و یا هیچ رفرمی وجود نخواهد داشت.^{۱۶۶} لنین در همین دوره می‌نویسد، چه کسی نمی‌داند که ما، سوسیال‌دموکرات‌ها، مخالف مبارزه برای اصلاحات نیستیم؛ اما، برخلاف سوسیالیست‌های مدافع شرکت در جنگ امپریالیستی (*Les social - patriotes*)، اپورتونیست‌ها و رفرمیست‌ها، ما خود را به این عمل محدود نمی‌کنیم، ما مبارزه برای اصلاحات را تابع نبرد برای انقلاب می‌کنیم؟^{۱۶۷} «تجدیدنظرطلبان» اصلاحات را به‌عنوان تحقق بخشی از سوسیالیسم در نظر می‌گیرند. آنارکوسندیکالیست‌ها، بر عکس، این «برنامه‌ی کاری» و به‌ویژه استفاده از تریبون پارلمان را نفی می‌کنند، - تاکتیک اخیر منجر به «منتظر» روزهای بزرگ" ماندن همراه با ناتوانی در گردهم‌آوردن نیروهایی می‌شود که رویدادهای بزرگ را ایجاد می‌کنند».^{۱۶۸} سوسیالیست‌ها نمی‌توانند از مبارزه برای اصلاحات صرف‌نظر کنند؛ آن‌ها باید به‌علاوه

«به‌عنوان مثال، در پارلمان‌ها، برای هرگونه بهبودی در وضعیت توده‌ها، هر چقدر هم که مختصر باشد، برای افزایش کمک به مناطق ویران‌شده، برای کاهش ستم ملی، و غیره رأی دهند».^{۱۶۹}

لنین در ۱۹۱۶ دوباره می‌نویسد، سوسیال‌دموکرات‌ها مخالف مبارزه برای اصلاحات نیستند؛ ولی برخلاف سوسیالیست‌های مدافع شرکت در جنگ امپریالیستی، اپورتونیست‌ها و رفرمیست‌ها - این مبارزه را تابع نبرد برای انقلاب می‌کنند.^{۱۷۰} اگر بسیار درست باشد که «واگذاری امتیاز» در دوران‌های معمولی بیش‌تر اوقات به‌منظور فریب دادن و فاسد کردن انجام می‌شود،^{۱۷۱} اگر - مطابق تعریف - اصلاحات امتیازاتی هستند که طبقه‌ی حاکم به دادن آنها رضایت می‌دهد و در عین حال در قدرت باقی می‌ماند،^{۱۷۲} حزب طبقه‌ی کارگر، همان‌طور که فریدریش انگلس می‌گوید، باید بداند که نباید از پذیرش «پیش‌پرداخت» صرف‌نظر کند.^{۱۷۳} انقلابیون هرگز نباید فراموش کنند که دشمن گاهی در مواردی، به‌منظور تفرقه‌انداختن میان مهاجمان و شکست دادن آسان‌تر آنها، یک موضع را واگذار می‌کند. آنها هرگز فراموش نخواهند کرد که فقط با فراموش نکردن «هدف نهایی» حتی برای یک لحظه، با ارزیابی هرگام «جنبش» و هر رفرم ویژه از منظر مبارزه‌ی انقلابی است که می‌توان جنبش را از گام‌های اشتباه و اشتباهات شرم‌آور حفظ کرد.^{۱۷۴} در مورد وعده‌های رفرم، مسلماً باید با آنها با احتیاط هر چه بیش‌تر روبرو شد. چنین بود که هنگامی که تزار نیکلای دوم در ۱۹۰۵، تحت فشار رویدادها،^{۱۷۵} به مردم امپراتوری روسیه وعده‌ی اعطای آزادی‌های عمومی و سیاسی را داد،^{۱۷۶} لنین به‌کنایه نوشت: تزار می‌گوید، هر چه را بخواهید به شما وعده می‌دهم، به شرط آن‌که قدرت را برای من بگذارید، به شرط آن‌که اجازه بدهید به وعده‌هایم عمل کنم. تمام حرف

مانیفست امپراتوری این بود، و تنها کاری که کرد این بود که مردم را تحریک کرد مبارزه را تا به آخر ادامه دهند. تزاریسیم اعلام می‌کند به جز قدرت همه چیز اعطا می‌کنم. مردم انقلابی پاسخ می‌دهند، جز قدرت، همه چیز سراب است.^{۱۷۷}

مارکس در ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ می‌گوید، لحظاتی در یک انقلاب وجود دارند که در طی آن لحظات، واگذار کردن یک موضع به دشمن، بی آن‌که نبرد و مقاومتی انجام بگیرد، بیش‌تر از یک شکست در حین مبارزه و مقاومت، روحیه‌ی توده‌ها را تضعیف می‌کند.^{۱۷۸} اگر «کارگران، زمانی که باند ورسایی‌ها خائنانانه تلاش می‌کرد پرولتاریای پاریس را خلع سلاح کند، بدون مبارزه سلاح‌های خود را واگذار می‌کردند، تأثیر دلسردی حاصل از این ضعف بر جنبش کارگری بسیار بیش‌تر از ضررهایی می‌بود که طبقه‌ی کارگر در حین نبرد، به منظور دفاع از سلاح‌های خود متحمل شد.»^{۱۷۹} «سرکوب وحشتناک» قیام روزهای ۲۲ تا ۳۱ دسامبر ۱۹۰۵ در مسکو، ده هزارکشته، در نهایت، لحظه‌ی مشابهی را در انقلاب روسیه شکل می‌داد.^{۱۸۰} «خشونت‌ها»، «استبداد آسیایی» که مقامات روسیه‌ی تزاری، در حین این انقلاب ناتمام و پس از آن، از خود نشان دادند، - همه‌ی این‌ها، همه‌ی این «درس‌های سخت به‌هدر نخواهند رفت.^{۱۸۱} مردم روسیه در ۱۹۱۰ همان مردم قبل از ۱۹۰۵ نیستند: پرولتاریا از این به بعد مبارزه کردن را به آنها آموخته است.^{۱۸۲}

به کمون پاریس بازگردیم. اگر چه از خودگذشتگی‌های کمون سنگین بودند، اما اهمیت کمون برای مبارزه‌ی عمومی پرولتاریا این فداکاری‌ها را جبران می‌کند: «کمون قدرت جنگ داخلی را نشان داد؛ کمون به پرولتاریای اروپا آموخت که «مسائل انقلاب سوسیالیستی را به‌طور مشخص مطرح سازد.»^{۱۸۳} البته، بلشویک‌ها برای این نمی‌جنگند که مغلوب شوند، بلکه برای این‌که از نبرد پیروز بیرون بیایند؛ حتی اگر یک پیروزی جزئی به دست آورند.^{۱۸۴} اما اگر جنگ‌های بزرگ در تاریخ،

وظایف بزرگ انقلاب‌ها، تنها به خاطر این بود که طبقات پیشرو پس از شکست دوباره دست به حمله زدند و برای نیل به پیروزی تجربیات شکست‌های گذشته را مورد استفاده قرار دادند. *ارتش‌های شکست خورده خوب می‌آموزند*. لنین در ۱۹۰۹ می‌نویسد، طبقات انقلابی روسیه در این نخستین کارزار [۱۹۰۷-۱۹۰۵] شکست خوردند، اما وضعیت انقلابی پابرجا ماند.^{۱۸۵}

لنین در اوایل سال ۱۹۱۷، هنگامی که هنوز در زوریخ (سوئیس) به سر می‌برد، در *نامه‌هایی از دور می‌نویسد*، نخستین انقلاب روسیه و «دوران ضد انقلاب» (۱۹۱۴-۱۹۰۷)، که از پی آن فرا رسید، «تمرین» عالی انقلاب در حال جریان هستند. «انقلاب هشت روزه» (لنین به انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷ اشاره دارد که قدرت را موقتاً به گوچکف و میلیوکف داده بود)^{۱۸۶} نیز «پس از ده تمرین عمومی و جزئی بازی شد». اما، برای هدایت بازیگران (که یکدیگر را می‌شناختند و از نقش خود، جای خود روی صحنه و از طول و عرض دکور مطلع بودند) در یک رویارویی جدید، که این‌بار تعیین‌کننده بود، یک «مدیر صحنه»ی بزرگ، پر انرژی و کاملاً قدرتمند نیز لازم بود که از یک طرف بتواند حرکت تاریخ عمومی را فوق‌العاده تسریع کند و، از سوی دیگر، بحران‌های اقتصادی، سیاسی، ملی و بین‌المللی جهانگیری به وجود آورد که دارای نیروی بی‌سابقه‌ای باشند. این مدیر صحنه‌ی پرتوان، که همچنین تسریع‌کننده‌ی استثنایی تاریخ است، جنگ جهانی امپریالیستی بود.^{۱۸۷}

به‌علاوه، شکست نه‌تنها آموزش می‌دهد، بلکه «انقلاب‌ها پیروز می‌شوند... حتی هنگامی که متحمل شکست شده باشند».^{۱۸۸} *انقلاب کبیر فرانسه را در نظر بگیرید [...] این انقلاب در طول قرن نوزدهم، قری‌که تمدن و فرهنگ را برای کل بشریت به ارمغان آورد، تا زمانی که این قرن*

تحت نشان انقلاب فرانسه جریان داشت، برای طبقه‌ای که در خدمت آن بود، یعنی بورژوازی، کارهای بسیاری را انجام داد. این قرن، در گوشه‌وکنار جهان، آن چه را که انقلابیون بزرگ بورژوازی فرانسه که، بدون آن که آگاه باشند، تحت پوشش جملاتی درباره‌ی آزادی، برابری و برادری، به منافع این بورژوازی خدمت می‌کردند، پیاده کرد، بخشاً محقق ساخت و تکمیل کرد. انقلاب فرانسه «سرزندگی و قدرت نفوذ خود بر بشریت را با نفرت شدیدی که تا به امروز برمی‌انگیزد، نشان می‌دهد».^{۱۸۹} انقلاب فرانسه - «اگرچه درهم شکست»، اگر چه زیر ضربات ارتجاع متحدشده تسلیم شد، اگر چه پادشاهی «رومانف آن عصر» دوباره مستقر شد - «اما با این حال پیروز شد»؛ زیرا دموکراسی بورژوایی، آزادی بورژوایی را در سرتاسر جهان پایه‌گذاری کرد که دیگر نمی‌توانند حذف شوند؛^{۱۹۰} و لنین چنین ادامه می‌دهد، «حتی اگر فرضاً، در بدترین حالت، کولچاک نام خوش‌شناسی، بلشویک‌ها را یک به یک قطعه‌قطعه کند، انقلاب شکست نخواهد خورد».^{۱۹۱} حتی اگر فردا دولت شوروی توسط امپریالیسم سرنگون شود، ما از این که قدرت را تصرف کردیم، حتی یک لحظه هم متأسف نخواهیم بود؛ حتی یک کارگر آگاه، نماینده‌ی منافع طبقات زحمتکش، از تصرف قدرت متأسف نخواهد بود و شک نخواهد داشت که انقلاب ما در حال پیروز شده است. زیرا انقلاب، هنگامی که باعث پیشرفت طبقه‌ی پیشتازی شود که ضربه‌ی مهمی را به استثمار وارد می‌کند، پیروز است.^{۱۹۲} ژاک دریدا در جایی می‌گوید که به یک نوشته‌ی کانت بسیار علاقه‌مند است؛ نوشته‌ای که در آن فیلسوف آلمانی تأکید می‌کند که حتی اگر برخی انقلاب‌ها [کانت به انقلاب فرانسه نظر دارد] شکست می‌خورند یا سیر قهقراایی می‌پیمایند، اما اعلام می‌کنند که امکان

ترقی بشریت وجود دارد، این انقلابات بر این امکان مهر تأیید می‌گذارند».^{۱۹۳}
 ما نیز در خصوص انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ می‌گوییم، حتی اگر...

لنین، صدها بار، و به مناسبت‌های مختلف، مقایسه‌های زیادی میان تحول اوضاع در روسیه و تحركات انقلابی در فرانسه‌ی اواخر قرن هجدهم به عمل می‌آورد. او درصدد آن است که خاطره‌ی ژاکوبن‌ها، را در مقابل مارتینف و مارتف (سردبیران «ایسکرای جدید» - منشویک) که می‌خواهند از آن‌ها «لولو خرخره» بسازند، دوباره زنده کند. لنین به «وانده»^{۱۹۴}‌های اجتناب ناپذیری که انقلاب روسیه با آنها روبرو خواهد شد، اشاره می‌کند. او می‌گوید، ما ترجیح می‌دهیم که با تکیه به عمل توده‌های وسیع مردم به استبداد پایان دهیم و بند و بست و بحث و مذاکره در سالن‌های درسته (کردار خاص ژیروندن‌ها) را به دیگران وامی‌گذاریم؛^{۱۹۵} و با رغبت تکرار می‌کند که «نزد ما، در روسیه»، *طبقه‌ی انقلابی قرن بیستم مونتانی و ژیروند خود را دارد (همان‌طور که بورژوازی، طبقه‌ی انقلابی قرن هجدهم، مونتانی و ژیروند خود را داشت)*.^{۱۹۶}

۶) سیاست، در عصر توده‌ها، در جایی شروع می‌شود که میلیون‌ها، یا حتی ده‌ها میلیون انسان در آن‌جا یافت می‌شوند

لنین مرتباً تکرار می‌کند که انقلابی‌بودن در نهایت امر، رفتار کردن همچون یک مبارز انترناسیونالیست است. او در ۱۹۱۶ اعلام می‌کند که اگر ما باید یک برنامه‌ی اصلاحات ارائه کنیم، در آن کم‌وبیش این را خواهیم نوشت:
شعار دفاع از میهن در جنگ امپریالیستی ۱۹۱۶-۱۹۱۴ و پذیرش آن، چیزی جز فاسد کردن و گمراه کردن جنبش کارگری از طریق یک دروغ بورژوایی

نیست.^{۱۹۷} رأی ندادن به اعتبارات نظامی، پروبال ندادن به شووینیسیم «کشور خودی» (و کشورهای متحد آن)، مبارزه در وهله‌ی اول برعلیه شووینیسیم «بورژوازی خودی»، بدون محدود کردن خود به شکل‌های قانونی مبارزه (بورژوازی خود هنگام بروز بحران، قانونیتی را که ایجاد کرده است لغو می‌کند)؛ این آن مشی عملی است که باید راهنمای احزاب انقلابی باشد.^{۱۹۸}

«وظیفه‌ی» سوسیالیست‌ها برانگیختن و «به حرکت درآوردن» مردم (و نه خواب کردن آن‌ها با شووینیسیم، کاری که پلخائف، آکسلرود و کائوتسکی می‌کنند)، استفاده از بحران به منظور سرعت بخشیدن به سقوط سرمایه‌داری با الهام گرفتن از مثال‌های کمون پاریس و اکتبر—دسامبر روسیه ۱۹۰۵ است.^{۱۹۹} لنین یک سال پس از آغاز جنگ جهانی اول تصدیق می‌کند که به‌جا نیاوردن این وظیفه، یا (در بهترین حالت) پناه بردن به ماورای ابرها، به شعار مبهم «خلع سلاح»،^{۲۰۰} ترجمان خیانت احزاب فعلی، مرگ سیاسی‌شان، کناره‌گیری از نقش شان و قرار گرفتن‌شان در کنار بورژوازی است.^{۲۰۱}

پس، در جهان چیزهای زیادی وجود دارند که «برای رهایی طبقه‌ی کارگر باید با آهن و آتش نابود شوند». لنین در ۱۹۱۵ می‌نویسد، به‌جای فرار کردن از واقعیت، «آماده شو» تا اگر شرایط به وضعیت انقلابی تبدیل شد، «سازمان‌های جدید برپا کنی و این سلاح‌های بسیار مفید و مرگبار را برعلیه دولت و بورژوازی کشورت مورد استفاده قرار دهی». ^{۲۰۲} به این ترتیب و فقط به این ترتیب است که تعارض در اروپا (به عبارت دیگر: جنگ جهانی اول) می‌تواند به «جنگ داخلی» منتهی شود که توده‌ی بی‌شماری از ستم‌دیدگان را آزاد خواهد کرد.^{۲۰۳} از سوی دیگر امپریالیسم چیزی نیست جز استثمار میلیون‌ها انسان ملل وابسته توسط مشتی ملل ثروتمند؛ و، به همین دلیل، کاملاً امکان‌پذیر است که بزرگ‌ترین دموکراسی در درون یک

کشور ثروتمند یافت شود، در حالی که همین کشور به سلطه‌ی خود بر کشورهای وابسته ادامه می‌دهد. لنین مشاهده می‌کند که بسیاری از اوقات این تمایل وجود دارد که این وضعیت فراموش شود (امروزه نیز این تمایل مشاهده می‌شود). با در نظر گرفتن شرایط و تفاوت‌های زمانی و مکانی، این وضعیت یونان باستان بود که انسان‌های آزاد و نیز همچنین بردگان در شهرهای دموکراتیک آن به سر می‌بردند، و نیز وضعیتی است که در آغاز قرن بیستم در انگلستان و زلاند نو یافت می‌شود.^{۲۰۴} این فراموشی مغرضانه حتی یکی از شرایط ضروری سلطه‌ی بورژوازی در کشورهای تحت سلطه است: لنین در سال ۱۹۲۱ اعلام می‌کند که «پشتیبان اصلی» سرمایه‌داری در کشورهای سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته، دقیقاً جناحی از طبقه‌ی کارگر سازمان‌یافته در انترناسیونال دوم و انترناسیونال دو و نیم است.^{۲۰۵} کارمندان و کارگران فوق‌ماهر، حتی در عصر ما - عصر به‌اصطلاح جهانی‌شدن، به‌آسانی فراموش می‌کنند که جهان بسیار وسیع‌تر از متروپل‌هایی است که در آن‌جاها خرده‌چیزی به آن‌ها اعطا می‌شود: این قشر از کارگران «مرفه» (embourgeoisés)، که به «لحاظ شیوه‌ی زندگی، دستمزد و جهان‌بینی‌شان کاملاً خرده‌بورژوا هستند»، پایه‌ی اجتماعی اپورتونیسیم، یعنی تطابق با نظام را، تشکیل می‌دهد.^{۲۰۶} این واقعیت اتهامات و طعنه‌هایی را که برخی از کمونیست‌های اروپایی در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ به هربرت مارکوزه می‌زدند، به‌طرز چشمگیری تعدیل می‌کند. مارکوزه بر آمبورژوازه شدن (embourgeoisement) بی‌وقفه‌ی بخشی از طبقه‌ی کارگر در کشورهای پیشرفته تأکید می‌کرد؛ و عقیده‌ی او در تضاد با آثار مارکس قرار نداشت. او در ۱۹۶۹ نوشت: جریان خارق‌العاده‌ی تولید انواع اشیا و خدمات که در تخیل نمی‌گنجد، سلطه‌ی تولید سرمایه‌داری بر هستی انسان‌ها را افزایش

می‌دهد. «به این ترتیب چه آن‌هایی که سرکوب را سازمان‌دهی می‌کنند و چه مصرف‌کنندگان تابع آنها این ایده‌ی نفرت‌انگیز را که جامعه‌ی صنعتی توسعه‌یافته به‌طور بالقوه آزادی‌بخش است، رد می‌کنند».^{۲۰۷} این‌که مارکوزه روی «عمل سیاسی رادیکال» جوانان روشنفکر، از یک‌سو، و مردمان گتوها، از سوی دیگر، حساب باز می‌کند؛^{۲۰۸} این‌که او ظاهراً رونق نسبی سرمایه‌داری غربی را غیر قابل‌برگشت می‌دانست و پیش‌بینی نکرده بود که مردمان اعماق، مردمان به‌حال خود رهاشده، که جمعیت آن‌ها روزبه‌روز زیادتر می‌شود، برخلاف هرگونه انتظار، به‌زودی پیشگویی مارکس را در خصوص گرایش به فقیرشدن مطلق طبقه‌ی کارگر تأیید خواهند کرد، - همه‌ی این‌ها امور دیگری هستند که ما در این‌جا به بحث درباره‌ی آنها نمی‌پردازیم.

بنابراین «امکان تفکر و تأمل درباره‌ی آسان‌تر بودن شروع جنبش آزادی‌بخش در کشورهایی که به جمع کشورهای استثمارگر، یعنی به کشورهای تعلق ندارند که می‌توانند با سهولت بیش‌تری دست به غارت بزنند و افسار بالایی طبقه‌ی کارگر را فاسد کنند، از فردای جنگ جهانی اول، وجود داشت».^{۲۰۹} لنین به انقلاب ۱۹۰۸ ترکیه، انقلاب ۱۹۱۱-۱۹۰۵ ایران (انقلاب مشروطه - مترجم) و انقلاب ۱۹۱۱ چین بسیار علاقه‌مند بود.^{۲۱۰} به همین ترتیب، در روزگار ما نیز، در حالی که کشوری مانند چین، که نزدیک به یک میلیارد و نیم نفر جمعیت دارد، با پذیرفتن مدل توسعه‌ای که بر فراوان بودن نیروی کار ارزان‌قیمت، پذیرش کارخانجات مونتاژ، صادرات محصولات ارزان‌قیمت و جریان سرمایه‌گذاری‌های خارجی استوار است، قاطعانه تصمیم گرفته است نقش کارگاه جهان را ایفا کند؛ وراجی درباره‌ی پایان طبقه‌ی کارگر و مبارزات او خطرناک خواهد بود. زیرا هیچ‌کس

نمی‌داند حکومت چین تا چه زمان قادر خواهد بود جلوی خطرات انفجار اجتماعی در این کشور پهناور را بگیرد.

لنین با اشتیاق خاطر نشان می‌کند که قرن بیستم، بیش از هر قرن دیگری، عصر توده‌های بی‌شمار — دوران انبوه مردم است؛ و انقلاب در هر صورت یک جنگ است؛ تنها جنگ مشروع، عادلانه و ضروری؛ جنگی که نه به خاطر منافع کثیف و پلید مستی از حاکمان و استثمارگران، بلکه به خاطر میلیون‌ها و ده‌ها میلیون استثمارشده و کارگر بر علیه استبداد و خشونت انجام می‌گیرد.^{۲۱۱} بنابراین، همان‌طور که دیدیم، انقلاب یک جنگ خواهد بود؛ اما، در جنگ‌های عادی تر و، به‌ویژه، در جنگ قریب‌الوقوع جهانی (جنگ جهانی اول — مترجم)، «صدها هزار، میلیون‌ها برده‌ی مزدبگیر سرمایه و دهقانان له‌شده‌ی مالکان فئودال»، برای دفاع از منافع مستی دزد مسلح تاج‌به‌سر و بورژوازی طماع و حریصی که می‌خواهد سرزمین‌های خارجی را غارت کند، به کشتارگاه روانه می‌شوند.^{۲۱۲} از این پس باید این ویژگی خاص، یعنی سازمان‌دهی توده‌ها، را که تا این‌جا برای انقلاب‌ها ناشناخته بوده است، در نظر گرفت.^{۲۱۳} در دوران انقلاب میلیون‌ها و ده‌ها میلیون تن از مردم در هر هفته بیش از یک سال زندگی عادی و خواب‌آلود چیز می‌آموزند.^{۲۱۴}

لنین اطمینان می‌دهد که «انقلاب تنها آن روز واقعاً انقلاب است که ده‌ها میلیون انسان با شور و هیجان، متفق و یکدل پیاخیزند».^{۲۱۵} او سه سال بعد تکرار می‌کند، آنچه انقلاب را از مبارزه‌ی معمولی متمایز می‌کند این است که «تعداد آن‌هایی که در جنبش انقلابی شرکت می‌کنند، ده برابر، صد برابر بیش‌تر است».^{۲۱۶} لنین قبل از گرفتن قدرت توسط بلشویک‌ها تأکید می‌کند، پرولتاریای روسیه می‌تواند به این‌که «تحت رهبری او، یک ملت برده، در

۱۹۰۵، برای نخستین بار به یک ارتش انقلابی چند میلیون نفری برای حمله به تزاریسیم تبدیل شد»^{۲۱۷} افتخار کند.

وقتی انقلاب از تدارک کافی برخوردار باشد، مفهوم «توده‌ها» تغییر می‌کند: توده را دیگر چند هزار کارگر تشکیل نمی‌دهند. واژه‌ی مزبور، از این پس، به معنای دیگری به‌کار می‌رود. مفهوم توده چنان تغییر می‌کند که تلویحاً معنای اکثریت، نه فقط اکثریت کارگران بلکه اکثریت استثمارشدگان، را تداعی می‌کند. *توده‌ها میلیون‌ها نفر هستند؛ پس، سیاست جایی آغاز می‌شود که میلیون‌ها نفر وجود دارند؛ سیاست فقط وقتی جدی می‌شود که میلیون‌ها نفر، و نه هزاران نفر، را شامل شود.*^{۲۱۸}

در عین حال، لنین اضافه می‌کند که، در برخی موارد، البته نیاز به سازمان‌های بزرگ نیست. گاهی یک «حزب کوچک» نیز می‌تواند، پس از مطالعه‌ی دقیق سیر تکامل رویدادها و آشنایی با زندگی و آداب و رسوم توده‌های غیرحزبی، در لحظه‌ای مناسب، یک جنبش انقلابی راه بیندازد. جنبش توده‌ای زمانی آغاز خواهد شد که چنین حزبی، در چنین لحظه‌ای، با شعارهایش به میدان می‌آید و پیروزمندان میلیون‌ها کارگر را به دنبال خود به حرکت درمی‌آورد. در هر صورت، *برای پیروزی باید حمایت توده‌ها را به دست آورد.*^{۲۱۹}

دست آخر این‌که، لنین، با آینده‌نگری روشنی که پنجاه سال بعد (در جریان استعمارزدایی در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰) صحت آن تأیید شد، اعلام می‌کند که مبارزات اجتماعی محلی، که در جریان آن استثمارگران و استثمارشدگان یک ملت یا یک قاره رودروی هم قرار می‌گیرند، ابعاد جهانی پیدا خواهند کرد و توده‌های انسانی بیش از پیش بزرگ‌تری، که در سطح وسیعی از کره‌ی زمین پراکنده شده‌اند، درگیر مبارزه

خواهند شد. او می‌نویسد، «جنبش در کشورهای مستعمره، همچنان یک جنبش بی‌اهمیت ملی و کاملاً صلح‌آمیز تلقی می‌شود». اما چنین نیست. از اوایل قرن بیستم تغییرات عمیقی روی داده‌اند؛ میلیون‌ها و صدها میلیون نفر، و در واقع اکثریت عظیم جمعیت جهان، اکنون چونان عوامل مستقل، فعال و انقلابی دست به عمل می‌زنند. کاملاً روشن است که جنبش اکثریت مردم جهان در نبردهای سرنوشت‌قریب‌الوقوع انقلاب جهانی، که در آغاز متوجه رهایی ملی بود، علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم تغییر جهت خواهد داد و شاید نقشی به‌مراتب انقلابی‌تر از آنچه ما انتظار داریم، بازی کند.^{۲۲۰}

بدیهی است که در قرن بیست‌ویکم نبردهایی بازهم جهانی‌تر و گسترده‌تر روی خواهند داد که نه تنها ده‌ها میلیون بلکه صدها میلیون نفر در آن شرکت می‌کنند. در روز ۱۵ فوریه‌ی ۲۰۰۳، تظاهرات پانزده میلیون نفری - در ژاپن، اروپا، خاورمیانه، استرالیا و حتی در خود آمریکا - بر علیه احتمال حمله به عراق، بدون شک آغاز این قیام‌های جهانی بود. در همان روز، پنجاه دانشمند پایگاه آمریکایی مک‌موردو (McMurdo)، در آنتارکتیک قطب جنوب، دور ایستگاه تحقیقاتی‌شان به تظاهرات پرداختند؛ در حالی که در طرف دیگر کروی زمین، ده هزار نفر در خیابان‌های شهر تروندهایم، در نروژ، راهپیمایی می‌کردند. این تظاهرات اعتراضی در ۶۰۰ شهر جهان و ۶۰ کشور مختلف روی دادند.

لنین در ۱۹۰۶ اعلام می‌کند، «انقلاب روسیه می‌تواند با قدرت خودش به پیروزی برسد، اما هرگز قادر نیست به‌تنهایی فتوحات خویش را حفظ و تحکیم کند. اگر انقلاب سوسیالیستی در غرب روی ندهد، انقلاب قادر به این کار نخواهد بود». انقلاب دموکراتیک، در کشوری مانند روسیه که در آن طبقه‌ی کارگر برای مقاومت در برابر مالکان کوچک، که به‌طور اجتناب‌ناپذیر

بر علیه انقلاب به‌پا خواهند خاست، به اندازه‌ی کافی قوی نیست - با خطر «بازگشت نظام سابق» (restoration) مواجه است. به این ترتیب این انقلاب «هیچ ذخیره‌ای جز پرولتاریای سوسیالیست غرب ندارد...».^{۲۲۱} بنابراین، به عقیده‌ی لنین، انقلاب روسیه برای پیروزی به اندازه‌ی کافی نیرو دارد؛ اما نیروهای آن برای حفظ میوه‌های پیروزی کافی نیستند. انقلاب قادر بود پیروز شود؛ زیرا پرولتاریا در اتحاد با دهقانان انقلابی توانست یک نیروی شکست‌ناپذیر تشکیل دهد. اما نمی‌توانست پیروزی خود را حفظ کند، زیرا در کشوری که مالکیت کوچک به طرز قابل‌ملاحظه‌ای توسعه یافته است، تولیدکنندگان کوچک کالاها (از جمله دهقانان) هنگامی که پرولتاریا بخواهد از آزادی به سوسیالیسم گذر کند، حتماً بر علیه او به‌پا خواهند خاست.

شایان ذکر است که ادامه‌ی وقایع این پیش‌بینی را کاملاً تأیید کردند (ما مخصوصاً به «کولاک‌زدایی»، به اشتراکی کردن زمین‌ها، آن طور که از سال ۱۹۲۹ به بعد توسط استالین به اجرا درآمد، می‌اندیشیم).

با این حال لنین نتیجه‌گیری می‌کند که انقلابیون روسیه از این شانس برخوردار هستند که می‌توانند روی این «ذخیره‌ی غیرروسی» ضروری، روی این پشتیبانی تعیین‌کننده، روی کمک خارجی از سوی «پرولتاریای سوسیالیست غرب»، پرولتاریای کشورهای که «بسیار پیشرفته‌تر» از روسیه هستند، حساب کنند؛ در حالی که فرانسه‌ی انقلابی، در پایان قرن هجدهم، در محاصره‌ی کشورهای نیمه‌فئودال، عقب‌مانده، قرار داشت که به‌عنوان پشت‌جبهه‌ای برای بازگشت رژیم سابق، یا رژیمی مثل آن مورد استفاده قرار می‌گرفتند.^{۲۲۲} لنین، ده یازده سال بعد، پس از درگرفتن جنگ جهانی اول، همچنان به انقلاب قریب‌الوقوع تقریباً همزمان در چندین کشور مهم ایمان دارد. سکوت مرگی که در حال حاضر در اروپا حاکم است، نباید ما را

به‌اشتباه بیندازد. اروپا آبستن انقلاب است. قساوت‌های جنگ امپریالیستی و مشکلات زندگی گران باعث به‌وجود آمدن ذهنیت انقلابی در همه جا می‌شود، و طبقات حاکم، بورژوازی و عاملان آنها، دولت‌ها، بیش از پیش در مخمصه‌ای گرفتار می‌آیند که بیرون آمدن از آن جز با دگرگونی‌های بسیار عمیق ممکن نیست.^{۲۲۳}

لنین در مارس ۱۹۱۹ دوباره تأکید می‌کند که، در هر صورت ما تنها در درون یک دولت زندگی نمی‌کنیم، بلکه در درون مجموعه‌ای از دولت‌ها به‌سر می‌بریم، و وجود جمهوری شورایی در کنار دولت‌های امپریالیستی برای یک دوره‌ی طولانی غیر قابل‌تصور است.^{۲۲۴} در این مورد، چنان‌که می‌دانیم، روزگار لنین را انکار کرد؛ چرا که روسیه‌ی شورایی باید منتظر شکل‌گیری دوباره‌ی اروپای شرقی در فردای جنگ جهانی دوم و انقلاب ۱۹۴۹ چین می‌ماند، برای این‌که بتواند روی «جمهوری‌های خواهر»^{۲۲۵} حساب کند.

اما لنین از ژانویه‌ی ۱۹۱۸ مجبور شد نظر خود را تعدیل کند و پذیرفت که وقایع آن‌طور روی ندادند که مارکس و انگلس پیش‌بینی کرده بودند.^{۲۲۶} نقش پیش‌تاز انقلاب سوسیالیستی جهانی، در واقع، به «طبقات زحمتکش و استثمارشده‌ی روسیه» واگذار شد. چشم‌انداز انقلاب از این پس چنین است: روسیه شروع کرده است؛ آلمان، فرانسه، انگلستان تمام خواهند کرد، و سوسیالیسم پیروز خواهد شد.^{۲۲۷} خلاصه این‌که، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ «از ضعف موقتی امپریالیسم جهانی بهره برد»: ماشین از کار افتاده بود زیرا «دو گروه لاشخور به جان هم افتاده بودند». برای هر کسی که به بنیادهای اقتصادی و شروع انقلاب سوسیالیستی در اروپا می‌اندیشد، واضح است که «شروع انقلاب سوسیالیستی در اروپا بسیار دشوار و در روسیه بسیار آسان

است»؛ اما در روسیه، «ادامه‌ی انقلاب دشوارتر است».^{۲۲۸} به راه انداختن انقلاب سوسیالیستی در کشور پیشرفته‌ای مانند آلمان، با بورژوازی سازمان‌یافته‌ی آن، «بی‌اندازه دشوار است»؛ اما انقلاب که شروع شود، به‌سرانجام رساندن آن فوق‌العاده ساده خواهد بود.^{۲۲۹} شروع انقلاب در روسیه، کشور نیکلای سوم و راسپوتین، آسان‌تر از کشورهای پیشرفته بود؛ زیرا «بخش اعظم جمعیت روسیه به آن‌چه در کشورهای اطراف آن‌ها می‌گذشت، و به مردمی که در این کشورها زندگی می‌کردند، کاملاً بی‌توجه بودند. در روسیه شروع کردن انقلاب آسان بود؛ مثل بلند کردن یک پر کاه».^{۲۳۰} لنین در ۱۹۱۹ تکرار می‌کند که در مقایسه با کشورهای پیشرفته، برای روس‌ها شروع انقلاب کبیر پرولتری آسان‌تر بود، ولی ادامه‌ی آن و رساندن آن به پیروزی قطعی، به‌معنای تشکیل کامل جامعه‌ی سوسیالیستی، برای آنان دشوارتر خواهد بود. علت آسان‌تر بودن شروع انقلاب این بود که، اولاً، عقب‌ماندگی سیاسی غیرمعمول سلطنت تزاری، در اروپای قرن بیستم، موجب هجوم انقلابی توده‌ها شد، که قدرت بی‌نظیری داشت. ثانیاً عقب‌ماندگی روسیه، انقلاب پرولتری بر علیه بورژوازی و انقلاب دهقانی بر علیه زمین‌داران بزرگ را، به طرز بی‌سابقه‌ای، درهم آمیخت. ما در اکتبر ۱۹۱۷ از این‌جا شروع کردیم و اگر غیر از این عمل کرده بودیم، به این آسانی پیروز نمی‌شدیم. مارکس، از سال ۱۸۵۶، در خصوص پروس، به امکان درآمیختن بی‌سابقه‌ی انقلاب پرولتری با جنگ دهقانی اشاره می‌کرد.^{۲۳۱} چنین است که او، از مارس ۱۹۱۸ به بعد، می‌پذیرد که انقلاب سوسیالیستی جهانی «به آن سرعتی که ما انتظار داریم، رخ نخواهد داد». لنین ادامه می‌دهد، «تاریخ این امر را اثبات کرده است؛ باید آن را به‌عنوان یک واقعیت پذیرفت»، باید روی آن حساب کرد.^{۲۳۲} از آن‌جایی که ما در دوران

وحشتناکی به سر می‌بریم، و موقتاً تنها مانده‌ایم، برای تحمل این وضعیت باید تمام تلاش خود را به کار ببریم. او چند ماه بعد تکرار می‌کند، چون که «ما می‌دانیم که اساساً تنها نیستیم، و می‌دانیم که درد و رنجی را که متحمل شدیم، در انتظار همه‌ی کشورهای اروپایی است و بدون یک‌سری انقلابات، راه برون‌رفتی برای هیچ‌یک از آنها وجود ندارد».^{۲۳۳} و بالاخره، لنین در ۱۹۲۱ به این نتیجه می‌رسد که خلق‌های دیگر «موفق نشدند، حداقل آن‌طور که ما انتظار داشتیم، سریعاً» در مسیر انقلاب - تنها مسیری که به رهایی از مناسبات و کشتارهای امپریالیستی منتهی می‌شود - گام بردارند.^{۲۳۴} پس از درهم شکسته‌شدن انقلاب اسپارتاکیستی در آلمان (ژانویه‌ی ۱۹۱۹) و سپس شکست طرفداران بلاکون در مجارستان (اوت همان سال)، موضوع «واقع‌گرایی»، که البته پیش از این به‌طور غیرآشکار در نوشته‌ها و سخنرانی‌های لنین حضور داشت، از این پس باز هم بیش‌تر بر گفتار او تحمیل می‌شود. او از این به بعد ترجیحاً تکرار می‌کند: *ما انقلاب جهانی را خواهیم دید، اما انقلاب جهانی، در حال حاضر، یک افسانه است، یک قصه‌ی بسیار زیبا.*^{۲۳۵}

جمع‌بندی

لنین، در اواخر اوت ۱۹۱۷، در روزنامه‌ی رابوچی در مقاله‌ای تحت عنوان «درس‌های انقلاب» می‌نویسد: «همان‌گونه که هر تحولی در زندگی یک فرد، بسی چیزها به او می‌آموزد و وادارش می‌سازد خیلی چیزها را ببیند و به چیزهای زیادی پی ببرد، انقلاب نیز، به همان گونه، در کوتاه‌ترین مدت پرمعناترین و گرانبهاترین درس‌ها را به تمام مردم می‌دهد».^{۲۳۶}

انقلاب، در واقع، همه‌ی طبقات را - با سرعت و عمقی که در زمان معمولی، در زمان صلح، مجهول است - آموزش می‌دهد.^{۲۳۷} «گفته می‌شود که انقلاب

یک مدرسه است».^{۲۳۸} لنین در سخنرانی‌های خود اغلب به این نکته اشاره می‌کند. او، همچنين، تکرار می‌کند: «انقلاب‌ها سریع آموزش می‌دهند».^{۲۳۹} بنا به تأکید لنین، از ژوئیه تا سپتامبر ۱۹۱۷، در عرض دو ماه، «مبارزه‌ی طبقاتی و سیر رخدادهای سیاسی، در نتیجه‌ی سرعت باور نکردنی انقلاب، کشور را بسیار بیش‌تر از سال‌های طولانی آرامش، سال‌های بدون انقلاب و بدون جنگ، به جلو بردند».^{۲۴۰}

انقلاب‌ها، به‌گفته‌ی مارکس، «لوکوموتیو تاریخ هستند».^{۲۴۱} لنین اضافه می‌کند که انقلاب «جشن ستم‌دیدگان و استعمارشدگان است»؛ توده‌ی مردم تنها در دوران انقلاب می‌تواند به‌عنوان آفرینشگر فعال نظم نوین اجتماعی ظاهر شود. «توده‌های مردم، در دوران‌های انقلابی، می‌توانند معجزه کنند...». برای این منظور، رهبران احزاب انقلابی باید بلد باشند انرژی انقلابی را تضعیف نکنند، به عبارت دیگر آنها باید بلد باشند شعارهایی تولید کنند که کوتاه‌ترین و مستقیم‌ترین راه رسیدن به پیروزی کامل، مطلق و قطعی را نشان می‌دهند.^{۲۴۲} انقلاب یک جشن است: این یکی از دلایل اصلی است که «تجربه کردن یک انقلاب» را از نوشتن درباره‌ی آن دلپذیرتر و سودمندتر می‌سازد!^{۲۴۳}... این‌که احساسات شریف محرک بازیگران انقلاب باشد یا این‌که، برعکس، محرک آنان (مثل بازارف، شخصیت رمان «پدران و پسران» اثر تورگنیف) تنها ملال، کینه و تنفر یا، در بهترین حالت، یک ایده‌آلیسم تنگ نظرانه و عبوس باشد؛^{۲۴۴} در کل تفاوت چندانی نمی‌کند. در انقلاب ۱۹۰۵، در جریان «سلسله نبردهایی که توسط همه‌ی طبقات، گروه‌ها و عناصر ناراضی خلق انجام شدند»، مردمی وجود داشتند که دارای وحشیانه‌ترین تعصبات بودند و برای اهدافی مبهم و عجیب و غریب مبارزه می‌کردند. به این دلیل بود که لنین تضمین می‌داد که «کارگران آگاه» در رأس

انقلاب هستند. کارگر توسعه‌یافته، پیشتاز انقلاب، حقیقت عینی این مبارزه‌ی توده‌ای «ناهمگون، متضاد، متنوع، در نگاه نخست نامتحد»^{۲۴۵} را بیان خواهد کرد. زیرا کمونیسم، همان طور که مارکس نوشته است، شکل ضروری و اصل حیاتی جامعه‌ی آینده است.^{۲۴۶}

یادداشت‌ها

۱. این متن، در اصل، ترجمه‌ی فصل دوم کتابی است با عنوان **لنین و انقلاب** که به زبان فرانسوی منتشر شده است. چاپ اول کتاب در سال ۲۰۰۶ به انجام رسید و در سال ۲۰۱۶ چاپ دوم آن منتشر شد. مأخذ ما برای ترجمه، چاپ دوم کتاب بوده است. شناسنامه‌ی کتاب به شرح زیر است:

Jean Salem, Lénine et la révolution; Éditions Les Belles Lettres (Collection «encre marine»), 2016.

فصل دوم، تحت عنوان **Six thèses de V. Lénine sur la révolution**. صفحات ۳۷ تا ۱۲۵ کتاب بالا را دربرمی‌گیرد.

۲. ژان سَلِم **Jean Salem** (۲۰۱۸ - ۱۹۵۲)، فیلسوف کمونیست فرانسوی، آخرین ماه‌های عمر خود در دانشگاه پانتئون سوربن (پاریس ۱) به تدریس فلسفه اشتغال داشت. او علاوه بر فلسفه در رشته‌های هنر و باستان‌شناسی، تاریخ، علوم سیاسی، ادبیات و تمدن فرانسه، زبان انگلیسی و اقتصاد در دانشگاه تحصیل کرده بود. حوزه‌ی تحقیق و تدریس او در فلسفه به‌طور عمده فلسفه‌ی اتمیستی یونان باستان و دکترین اپیکور و لوکرس، اندیشه‌ی **آناراکسیا** (صلح و آزادی از ترس) و **آپونیا** (فقدان درد)، و هِدونیسم را دربر می‌گرفت. ژان سلم همچنین در زمینه‌ی سیاسی و اجتماعی نیز بسیار فعال بود. او پیگیرانه به افشای ماهیت به‌اصطلاح «رفرم‌های دولت‌های» مختلف فرانسه در حوزه‌ی دانشگاه‌ها می‌پرداخت و با این سیاست‌ها مبارزه می‌کرد. ژان سلم در سال ۲۰۱۱، به همراه ایزابل گارو و استاتیس کولایکس، سمینار **مارکس در قرن بیست و یکم** (روح و کلام) - **Le Séminaire Marx** *au XXI^e siècle (L'Esprit et la Lettre)* - را پایه‌گذاری کرد. در این کنفرانس، که کار آن ادامه دارد، دانشگاهیان و نویسندگان از کشورهای مختلف به بررسی آرا و آثار مارکس، انگلس،

لنین و به بحث درباره‌ی اندیشه‌ی مارکسیستی معاصر می‌پردازند. از ژان سلم کتاب‌ها، مقالات و مصاحبه‌ها و ویدئوهای زیادی باقی مانده است که از جمله‌ی آنها می‌توان به عناوین زیر اشاره کرد:

- *مقدمه‌ای بر منطق صوری و سمبلیک*، انتشارات Nathan، پاریس، ۱۹۸۷.
- *لوکرس و اخلاق*، انتشارات Vrin، پاریس، ۱۹۹۰.
- *چنین خدایی در میان انسان‌ها: اخلاق اپیکور*، انتشارات Vrin، پاریس، ۱۹۹۴.
- *اسطوره‌ی دمکریت*، انتشارات Kimé، پاریس، ۱۹۹۶.
- *دمکریت: دانه‌های گردوغبار در پرتوی آفتاب*، انتشارات Vrin، پاریس، ۱۹۹۶.
- *اتمیسیم یاستان: دمکریت، اپیکور، لوکرس*، انتشارات Livre de poche، پاریس، ۱۹۹۷.
- *دمکریت، اپیکور، لوکرس: حقیقت ریز*، انتشارات Encre marine، پاریس، ۱۹۹۸.
- *پنج نسخه‌ی دانایی، لذت و مرگ*، انتشارات Encre marine، پاریس، ۱۹۹۹.
- *فلسفه‌ی مویاسان*، انتشارات Ellipses، پاریس، ۲۰۰۰.
- *جورجیو واساری یا هنر دستیابی*، انتشارات Kimé، پاریس، ۲۰۰۲.
- *شرح و تفسیر «جوهر مسیحیت» اثر لودویگ فوئرباخ*، انتشارات Encre marine، پاریس، ۲۰۰۳.
- *مقدمه‌ای برای مطالعه‌ی انیید (Enéide)*، انتشارات Cariscript، پاریس، ۲۰۰۵.
- *هنر سعادت یا خوشبخت بودن در شرایط دشوار و بحرانی*، انتشارات Bordas، پاریس، ۲۰۰۶.
- *لنین و انقلاب*، انتشارات Encre marine، پاریس، ۲۰۰۶.
- *چهره‌های سی‌یس (Emmanuel Joseph Sieyès)*، انتشارات سوربن، پاریس، ۲۰۰۸.
- *اسپینوزا در قرن نوزدهم*، انتشارات سوربن، پاریس، ۲۰۰۸.
- *قالب‌بندی افکار و اطلاع‌رسانی غلط در جهان آزاد* (درباره‌ی تبلیغات رسانه‌های کشورهای سرمایه‌داری در خصوص آنچه که در شوروی و کشورهای اروپای شرقی گذشت - مترجم)، انتشارات Delga، پاریس، ۲۰۰۹.
- *انتخابات، تله‌ای برای کودکان؟ از دموکراسی چه باقی مانده است؟*، انتشارات Flammarion، پاریس، ۲۰۱۲.
- *دانایی برای یک دنیای به‌هم‌ریخته* (مجموعه مقالات)، انتشارات Delga، پاریس، ۲۰۱۳.
- *مقاومت (گفتگو)*، انتشارات Delga، پاریس، ۲۰۱۵.

- بر علیه دموکراسی پادگان: اولاند پس از حملات (۱۳ نوامبر) به جنگ می‌رود، انتشارات Delga، پاریس، ۲۰۱۶.

ویدئوها

- ماتریالیسم مارکس

- «مرگ برای ما چیزی نیست»

- معرفی آثار مارکس

- اپیکور

- لنین و انقلاب

- «بحران‌ها»

- دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴

- مارکس و ماتریالیسم تاریخی

۳. منبع و مأخذ نویسنده برای بیان اندیشه‌ها و نقل گفته‌های لنین، مجموعه آثار ۴۷ جلدی او به زبان فرانسوی بوده است:

Cœuvres complètes de V. I. Lénine, Paris - Moscou, Éditions Sociales et Éditions Progrès, 1966 - 1976, 47 volumes.

ما نیز، برای اینکه متن ترجمه یکدست باشد، تمامی نقل‌قول‌های لنین را از همین منبع ترجمه کرده‌ایم. اگر چه بسیاری از آثار لنین، که ژان سلم به آنها استناد می‌کند، پیش از این به فارسی ترجمه شده‌اند. در مورد نویسندگان دیگر نیز به همین روال عمل شده است.

۴. دولت و انقلاب، فصل ششم، قسمت دوم، مجموعه آثار، جلد ۲۵، ص. ۵۲۰.

۵. همان منبع، ص. ۵۲۱.

۶. انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد [۱۹۱۸]، مجموعه آثار، جلد ۲۸، ص. ۲۹۳.

۷. پروژه‌ی قطعنامه‌ی چپ زیروالد [۱۹۱۵] - نخستین بار در ۱۹۳۰ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۱، صفحات ۳۶۰ - ۳۵۹.

۸. دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی در انقلاب دموکراتیک (ژوئیه‌ی ۱۹۰۵)، مجموعه آثار، جلد ۲، ص. ۱۸.

۹. سوسیالیسم و جنگ (برخورد حزب کارگری سوسیال‌دموکرات روسیه نسبت به جنگ)، فصل ۱ (ژوئیه - اوت ۱۹۱۵)، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص. ۳۲۴.

۱۰. انقلاب در روسیه و وظایف کارگران همه‌ی کشورها [۱۲(۲۵) مارس ۱۹۱۷؛ نخستین بار در ۱۹۲۴ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۳، ص. ۳۷۸.
۱۱. چهارمین کنفرانس سندیکاها و کمیته‌های کارگاه‌ها و کارخانجات مسکو - ۲۷ ژوئن ۱۹۱۸، مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص. ۴۹۳.
۱۲. جنگ و انقلاب، مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص. ۴۰۸.
۱۳. همان منبع، ص. ۴۰۹.
۱۴. در خصوص برنامه‌ی صلح، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص. ۱۷۷.
۱۵. وضعیت و وظایف بین‌المللی، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص. ۳۴.
۱۶. Tertrais(Bruno), *La Guerre sans fin. L'Amérique dans l'engrenage*, Paris, Seuil, 2004, pp. 61-63 et 91- 94.
۱۷. در خصوص شعار ایالات متحده‌ی اروپا، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص. ۳۵۴.
۱۸. سفسطه‌های سوسیال شووینیست‌ها، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص. ۱۸۵.
۱۹. «سقوط پورت آرتور»، مجموعه آثار، جلد ۸، ص. ۴۷.
۲۰. سوسیالیسم و جنگ، فصل ۱، ص. ۳۰۹.
۲۱. در خصوص شعار خلع سلاح، مجموعه آثار، جلد ۲۳، ص. ۱۰۷.
۲۲. امپریالیسم، تازه‌ترین مرحله‌ی سرمایه‌داری، فصل دوم، مجموعه آثار، جلد ۲۲، ص. ۲۰۷.
۲۳. جنگ و انقلاب، ص. ۴۰۸.
۲۴. در متنی که در دسامبر ۱۹۲۱ نوشته شد (مجموعه آثار جلد ۳۳، ص. ۱۲۹).
۲۵. عناصر مورد استفاده برای تدارک برنامه‌ی حزب کارگری سوسیال‌دموکرات روسیه - نسخه‌ی اولیه‌ی بخش تئوریک طرح برنامه، مجموعه آثار، جلد ۴۱، ص. ۲۸.
۲۶. کنگره‌ی هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه - ۲۳ - ۱۸ مارس ۱۹۱۹، مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص. ۱۵۰.
۲۷. سوسیالیسم و جنگ، ص. ۳۰۹.
۲۸. سخنرانی در میتینگ موزه‌ی پلی تکنیک - ۲۳ اوت ۱۹۱۸، مجموعه آثار، جلد ۲۸، ص. ۷۵.

۲۹. کنگره‌ی هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه - ۲۳ - ۱۸ مارس ۱۹۱۹، ص. ۳۰۹.
۳۰. کنگره‌ی اول آموزش خارج از مدرسه در روسیه، «چه‌گونه مردم را با شعار آزادی و برابری فریب می‌دهند» (۱۹ مه ۱۹۱۹)، مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص. ۳۴۵.
۳۱. نامه به کارگران آمریکا (۲۲ اوت ۱۹۱۸)، مجموعه آثار، جلد ۲۸، ص. ۶۷.
۳۲. Michelet (Jules), **Histoire de la Révolution Française** [1847], Introduction, Paris, Édition Jean de Bonnot, 1974, t. I, p. 105.
۳۳. ورشکستگی انترناسیونال دوم [۱۹۱۵]، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص. ۲۱۴.
۳۴. اهداف جدید، نیروهای جدید [۲۳ فوریه (۸ مارس) ۱۹۰۵]، مجموعه آثار، جلد ۸، ص. ۲۱۵.
۳۵. بیماری کودکی چپ روی، فصل دهم [۱۹۲۰]، مجموعه آثار، جلد ۳۱، ص. ۹۲.
۳۶. درباره‌ی نقش طلا امروز و پس از پیروزی کامل سوسیالیسم، مجموعه آثار، جلد ۳۳، ص. ۱۱۱.
۳۷. گزارش به جلسه‌ی کمیته‌ی اجرایی مرکزی روسیه، ۲۳ فوریه‌ی ۱۹۱۸ [نخستین بار در ۱۹۲۶ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۷، صفحات ۴۲ - ۴۱.
۳۸. کنگره‌ی هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه - گزارش درباره‌ی جنگ و صلح ۶ تا ۸ مارس ۱۹۱۸ [نخستین بار در ۱۹۲۳ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص. ۹۹.
۳۹. جلسه‌ی کمیته‌ی اجرایی مرکزی روسیه - ۲۹ آوریل ۱۹۱۸: گزارش درباره‌ی وظایف بلافاصله‌ی دولت شوراهای [برای نخستین بار در ۱۹۲۰ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص. ۳۰۱.
۴۰. نامه به کارگران آمریکا، ص. ۷۱.
۴۱. چهارمین کنگره‌ی فوق‌العاده‌ی شوراهای روسیه، ۱۴ تا ۱۶ مارس ۱۹۱۸، گزارش راجع به تصویب معاهده‌ی صلح، مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص. ۱۸۶.
۴۲. وظیفه‌ی اساسی دوران ما [۱۱ مارس ۱۹۱۸]، مجموعه آثار، جلد ۲۷، صفحات ۱۶۵ - ۱۶۳.
43. Soboul (Albert), **Précis d'histoire de la Révolution française** [1962], Paris, rééd. Gallimard, 1970, t. 1, p. 341
44. Nouvelle Politique Économique - N. E. P.
۴۵. کنگره‌ی چهارم انترناسیونال کمونیست، مجموعه آثار، جلد ۳۳، صفحات ۴۲۲-۴۳۳.

۴۶. روزهای انقلاب، مجموعه آثار، جلد ۸، ص. ۹۸.
۴۷. چه باید کرد؟ [۱۹۰۲]، مجموعه آثار، جلد ۵، ص. ۵۲۸.
۴۸. پیروزی کادتها و وظایف حزب کارگری (آوریل ۱۹۰۶)، مجموعه آثار، جلد ۱۰، ص. ۲۵۴.
۴۹. برنامه‌ی ارضی سوسیال‌دموکراسی در نخستین انقلاب روسیه ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵، مجموعه آثار، جلد ۱۳، ص. ۲۳۱.
۵۰. روزهای انقلاب، ص. ۹۸.
۵۱. بر علیه تحریم [۱۹۰۷]، مجموعه آثار، جلد ۱۳، صفحات ۳۲ - ۳۱.
۵۲. گزارش به کنفرانس کمیته‌های کارخانجات شهرستان مسکو [ژوئیه ۱۹۱۸]، مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص. ۵۸۲. و نیز انترناسیونالیست‌های واقعی: کائوتسکی، آکسلرد، مارتف [۱۹۱۵ - برای نخستین بار در ۱۹۲۴ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص. ۴۱۲. لنین در این‌جا می‌نویسد، آکسلرد «خواهان آن است که ریشه‌های هزاران ساله‌ی استبداد یادآوری شود، اما مخالف فعالیت‌هایی است که هدف آن‌ها برانداختن استبداد است!».
۵۳. دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی در انقلاب دموکراتیک - پی‌گفتار، مجموعه آثار، جلد ۹، ص. ۱۲۶.
۵۴. کارل مارکس، نقد اقتصاد سیاسی، پاریس، انتشارات sociales، ۱۹۵۷، ص. ۴.
۵۵. کارل مارکس، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص. ۵۰.
۵۶. چه‌گونه سرمایه‌داران تلاش می‌کنند مردم را بترسانند [۱۹ مه ۱۹۱۷]، مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص. ۴۵۰. همچنین، توسعه‌ی سرمایه‌داری در روسیه، مجموعه آثار، جلد ۳، صفحات ۶۴۵ - ۷.
۵۷. تغییرات در وضعیت طبقات [۲۷ ژوئن ۱۹۱۷]، مجموعه آثار، جلد ۲۵، ص. ۱۳۶.
۵۸. چه‌گونه سرمایه‌داران تلاش می‌کنند مردم را بترسانند، ص. ۴۵۰.
۵۹. تغییرات در وضعیت طبقات، ص. ۱۳۵.
۶۰. دو تاکتیک، مجموعه آثار، جلد ۸، ص. ۱۴۸.
۶۱. برای قضاوت کردن صحیح انقلاب روسیه، مجموعه آثار، جلد ۱۵، ص. ۵۵؛ لنین به اثر انگلس تحت عنوان ماتریالیسم تاریخی ارجاع می‌دهد.

۶۲. همان منبع، صفحات ۵۵ و ۵۸.
۶۳. فریدریش انگلس، ماتریالیسم تاریخی، مقدمه‌ی چاپ انگلیسی سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی، ۱۸۹۲.
۶۴. هدف مبارزه‌ی پرولتاریا در انقلاب ما [۱۹۰۹]، مجموعه آثار، جلد ۱۵، صفحات ۴۰۵ - ۴۰۴.
۶۵. کلام آخر تاکتیک/ایسکرا/یا کمدی انتخابات محرک دیگری برای قیام، مجموعه آثار، جلد ۹، ص. ۳۸۰.
۶۶. پلاتفرم رفرمیست‌ها و پلاتفرم سوسیال‌دموکرات‌های انقلابی، مجموعه آثار جلد ۱۸، ص. ۳۹۲.
۶۷. سقوط پورت آرتور، ص. ۴۸.
۶۸. بیماری کودکی چپ‌روی در کمونیسم، صفحات ۸۱ - ۸۰.
۶۹. مفهوم تاریخی مبارزه‌ی درون حزبی در روسیه [نگارش ۱۹۱۰ - انتشار ۱۹۱۱]، مجموعه آثار، جلد ۱۶، ص. ۴۰۷.
۷۰. دو تاکتیک، مجموعه آثار، جلد ۸، ص. ۱۴۹. مسأله در اینجا بحث میان لنین و مارتیف است. مارتیف که طرفدار «اقتصادگرایی» (économisme) بود، بعد از کنگره‌ی دوم حزب کارگری سوسیال‌دموکرات روسیه، عضو هیئت تحریریه‌ی «ایسکرای جدید» (منشویک) شد.
۷۱. درباره‌ی برخی از ویژگی‌های اضمحلال کنونی، مجموعه آثار، جلد ۱۵، ص. ۱۶۲.
۷۲. کاریکاتوری از بلشویسم، مجموعه آثار، جلد ۱۵، ص. ۴۱۲.
۷۳. نامه به اعضای کمیته‌ی مرکزی [۲۴ اکتبر (۶ نوامبر) ۱۹۱۷]؛ نخستین بار در ۱۹۲۴ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص. ۲۴۱.
۷۴. فرصت طلبی و ورشکستگی اترناسیونال دوم [۱۹۱۵]؛ نخستین بار در ۱۹۲۴ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص. ۴۶۸.
۷۵. چهارمین کنفرانس سندیکاها و کمیته‌های کارگاه‌ها و کارخانه‌های مسکو (۲۷ ژوئن تا ۲ ژوئیه ۱۹۱۸): سخنرانی ایراد شده در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۸، ص. ۵۱۲.
۷۶. کنگره‌ی ششم شوراهای نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان - ۶ تا ۹ نوامبر ۱۹۱۸، مجموعه آثار، جلد ۲۸، ص. ۱۶۶.

۷۷. مارکسیست‌های انقلابی در کنفرانس انترناسیونال سوسیالیست، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص. ۴۰۸.
۷۸. تأملاتی درباره‌ی دوران کنونی، مجموعه آثار، جلد ۱۵، ص. ۲۹۶.
۷۹. نامه‌هایی از دور، نامه‌ی سوم، مجموعه آثار، جلد ۲۳، ص. ۳۵۹.
۸۰. راجع به انقلاب ما، درباره‌ی خاطرات سوخائف، مجموعه آثار، جلد ۳۳، ص. ۴۹۳.
۸۱. نامه به اعضای کمیته‌ی مرکزی [۲۴ اکتبر (۶ نوامبر) ۱۹۱۷؛ نخستین بار در ۱۹۲۴ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص. ۲۴۱.
۸۲. مقدمه بر ترجمه‌ی روسی نامه‌های کارل مارکس به لودویگ کوگلمان، مجموعه آثار، جلد ۱۲، ص. ۱۰۸. کوگلمان در خصوص مشروعیت آغاز قیام کمون پاریس ابراز تردید کرده بود.
۸۳. دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان، مجموعه آثار، جلد ۸، ص. ۳۰۰.
۸۴. نامه به کارگران آمریکا، ص. ۶۴.
۸۵. چه باید کرد؟، مجموعه آثار، جلد ۵، ص. ۵۲۸.
۸۶. در خصوص شعار ایالات متحده‌ی اروپا، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص. ۳۵۲.
۸۷. محتوی ماتریالیسم رزمنده، مجموعه آثار، جلد ۳۳، ص. ۲۳۰.
۸۸. پرولتاریای انقلابی و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، مجموعه آثار، جلد ۲۱، صفحات ۴۲۵ - ۴۲۴.
۸۹. آنهایی که از شکست می‌ترسند و آنهایی که برای نو مبارزه می‌کنند [ژانویه‌ی ۱۹۱۸؛ نخستین بار در ژانویه‌ی ۱۹۱۹ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص. ۴۱۹. لنین به نامه‌ی مارکس به ویلهلم لیبکنشت به تاریخ ۶ آوریل ۱۸۷۱ و همچنین به نامه‌ی مارکس به لودویگ کوگلمان به تاریخ ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ ارجاع می‌دهد.
۹۰. دولت و انقلاب، فصل اول، قسمت اول، ص. ۴۱۹.
۹۱. همان منبع، ص. ۴۳۶.
۹۲. همان منبع، ص. ۴۲۴.
۹۳. کنگره‌ی اول انترناسیونال کمونیست - ۲ تا ۶ مارس ۱۹۱۹ - ترها و گزارش راجع به دموکراسی بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا، ۴ مارس، مجموعه آثار، جلد ۲۸، ص. ۴۸۲.

۹۴. دولت و انقلاب، فصل اول، قسمت دوم، ص. ۴۲۱.
۹۵. Renou (Xavier), **La privatisation de la violence. Mercenaires et sociétés militaires privées au service du marché**, Paris, Agone, 2006.
۹۶. دولت و انقلاب، فصل دوم، قسمت سوم، ص. ۴۴۵. — مارکس و انگلس بارها اعلام کرده‌اند که اوگوستن تی‌یری، فرانسوا اوگوست ماری مینیه، فرانسوا گیزو و آدولف تی‌یر، قبلاً وقایع بزرگ تاریخی (و به‌ویژه انقلاب فرانسه) را از منظر درگیری میان طبقات اجتماعی متضاد شرح داده‌اند (برای مثال، لودویگ فوئرباخ و پایان فلسفه‌ی کلاسیک آلمان، پاریس، انتشارات سوسیال، ۱۹۶۶، ص. ۷۱؛ یا همچنین، نامه‌ی انگلس به‌هاینتس ستارکنبورگ، به تاریخ ۲۵ ژانویه‌ی ۱۸۹۴).
۹۷. کاریکاتوری از مارکسیسم و درباره‌ی «اقتصاد امپریالیستی» [اوت - اکتبر ۱۹۱۶ - نخستین بار در ۱۹۲۴ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۳، ص. ۷۵.
۹۸. تاریخ مسأله‌ی دیکتاتوری، مجموعه آثار، جلد ۳۱، ص. ۳۵۲.
۹۹. وظایف پرولتاریا در انقلاب ما، مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص. ۵۳.
۱۰۰. یکی از مسائل اساسی انقلاب، مجموعه آثار، جلد ۲۵، ص. ۳۹۸.
۱۰۱. دولت و انقلاب، فصل دوم، قسمت اول، ص. ۴۳۷.
۱۰۲. یکی از مسائل اساسی انقلاب، صفحات ۴۰۶ - ۳۹۸.
۱۰۳. پی‌یر موروا (Pierre Mauroy)، از رهبران حزب سوسیالیست فرانسه، نخست وزیر فرانسوا میتران در سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۴. دولت سوسیالیست فرانسه، دو سال بعد از روی کار آمدن، از سال ۱۹۸۳، تحت هدایت پی‌یر موروا، سیاست‌های نولیبرالی و حمله‌ی سندیکاهای کارگری را به اجرا درآورد. (مترجم)
۱۰۴. نامه‌ی مارکس به گوگلمان به تاریخ ۱۲ آوریل ۱۸۷۱. این نامه، چنان که تاریخ آن نشان می‌دهد، در جریان قیام کمون پاریس نوشته شده است.
۱۰۵. دولت و انقلاب، فصل سوم، قسمت اول، ص. ۴۴۹.
۱۰۶. همان منبع، فصل اول، قسمت دوم، ص. ۴۲۲.
۱۰۷. توهامات مشروطه‌خواهانه [اوت ۱۹۱۷]، مجموعه آثار، جلد ۲۵، ص. ۲۱۸.
۱۰۸. یادداشت‌های یک مبلغ سیاسی [سپتامبر ۱۹۱۷]، مجموعه آثار، جلد ۲۵، ص. ۳۱۹.
۱۰۹. توهامات مشروطه‌خواهانه [اوت ۱۹۱۷]، صفحات ۲۱۹ - ۲۱۸. لنین، در خصوص گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم اغلب دوست داشت این جمله‌ی انگلس در کتاب

منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت را نقل کند: «انتخابات عمومی شاخصی است که اجازه می‌دهد پختگی طبقه‌ی کارگر سنجیده شود. انتخابات عمومی چیزی جز این نیست و در وضعیت کنونی هرگز نمی‌تواند چیزی جز این باشد». لندن در ۱۹۱۷، در فصل سوم دولت و انقلاب، این نقل‌قول را می‌آورد و معتقد است که بنا به نوشته‌ی انگلس انتخابات را می‌توان «ابزار سلطه‌ی بورژوازی» توصیف کرد (مجموعه آثار، جلد ۲۵، ص. ۴۲۶)؛ او دوباره در پایان سال، در انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، به این مسأله بازمی‌گردد و به کائوتسکی ایراد می‌گیرد که «به ماهیت بورژوازی دموکراسی فعلی نمی‌پردازد» (صفحات ۲۵۲ - ۲۵۱).

۱۱۰. انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، ص. ۲۶۳.

۱۱۱. همان منبع، ص. ۲۶۲.

۱۱۲. درباره‌ی دولت انقلابی موقت، مجموعه آثار، جلد ۸، ص. ۴۶۹.

۱۱۳. سه منبع و سه جزء مارکسیسم، [مارس ۱۹۱۳]، مجموعه آثار، جلد ۱۹، ص. ۱۸ - همچنین، دولت و انقلاب، فصل ۵، قسمت دوم، مجموعه آثار، ص. ۴۹۹: «حرکت به جلو، یعنی به سمت کمونیسم، از طریق دیکتاتوری پرولتاریا انجام می‌شود؛ و از طریق دیگری نمی‌تواند انجام شود، زیرا هیچ طبقه‌ی دیگر و هیچ وسیله‌ی دیگری برای درهم شکستن مقاومت سرمایه‌داران استثمارگر وجود ندارد».

۱۱۴. آنهایی که از شکست می‌ترسند و آنهایی که برای نو مبارزه می‌کنند [ژانویه ۱۹۱۸؛ برای نخستین بار در ژانویه ۱۹۱۹ منتشر شد]، ص. ۴۱۹ - به نامه‌ی مارکس به ویلهلم لیکنشت به تاریخ ۶ آوریل ۱۸۷۱ و همچنین نامه‌ی مارکس به لودویگ گوگلمان به تاریخ ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ مراجعه شود.

۱۱۵. انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، ص. ۲۶۰. لندن به اثر انگلس با عنوان «درباره‌ی اصل اتوریته» اشاره دارد.

۱۱۶. پرولتاریا و متحد او در انقلاب روسیه، مجموعه آثار، جلد ۱۱، ص. ۳۹۰.

۱۱۷. کاریکاتوری از مارکسیسم و درباره‌ی «اقتصاد امپریالیستی» [اوت - اکتبر ۱۹۱۶ - نخستین بار در ۱۹۲۴ منتشر شد]، ص. ۷۵.

۱۱۸. انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، ص. ۲۶۵.

۱۱۹. پیروزی کادتها و وظایف حزب کارگری [آوریل ۱۹۰۶]. مجموعه آثار، جلد ۱۰، صفحات ۲۵۵ - ۲۵۴.
۱۲۰. Robespierre (M.), Séance de la Convention national, 5 novembre, in Textes choisis par J. Poperen, Paris, Éditions Sociale, 1973, t. II, pp. 52- 53.
۱۲۱. سخنرانی در نخستین کنگره‌ی نیروی دریایی روسیه، ۲۲ نوامبر (۵ دسامبر) ۱۹۱۷ - صورت جلسه، مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص. ۳۵۷. - رجوع شود به ارتش انقلابی و دولت انقلابی، مجموعه آثار، جلد ۸، ص. ۵۷۱: «مسائل بزرگ تاریخی تنها با زور می‌توانند حل شوند».
۱۲۲. وضعیت بین‌المللی جمهوری شوراهای و وظایف اساسی انقلاب سوسیالیستی [آوریل ۱۹۱۸]. مجموعه آثار، جلد ۲۷، صفحات ۲۷۴ - ۲۷۳.
۱۲۳. نامه به کارگران آمریکا، ص. ۷۰.
۱۲۴. Soboul (Albert), **Histoire de la Révolution française**, Paris, Gallimard, 1962, t. I, p. 358.
۱۲۵. وظایف فوری دولت شوراهای [۱۹۱۸]. مجموعه آثار، جلد ۲۷، صفحات ۲۷۴ - ۲۷۳.
۱۲۶. دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی در انقلاب دموکراتیک - پی‌گفتار، ص. ۱۳۱.
۱۲۷. کنگره‌ی سوم شوراهای نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان روسیه - گزارش درباره‌ی فعالیت شورای کمیسرهای خلق، مجموعه آثار، جلد ۱۶، ص. ۴۸۳.
۱۲۸. انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد [۱۹۱۸]، ص. ۱۰۸.
۱۲۹. همان منبع، ص. ۳۲۸.
۱۳۰. آیا بلشویک‌ها قدرت را حفظ خواهند کرد؟، مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص. ۱۱۵.
۱۳۱. انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، ص. ۲۵۵.
۱۳۲. سخنرانی در نخستین کنگره‌ی شوراهای اقتصاد ملی - ۲۶ مه ۱۹۱۸، مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص. ۴۴۰.
۱۳۳. حزب کارگری و دهقانان [آوریل ۱۹۰۱]، مجموعه آثار، جلد ۴، ص. ۴۳۹.
۱۳۴. دولت و انقلاب، فصل پنجم، قسمت دوم، ص. ۵۰۰.
۱۳۵. کنگره‌ی اول آموزش خارج از مدرسه در روسیه - ۶ تا ۱۹ مه ۱۹۱۹، ص. ۳۶۰.
۱۳۶. دولت و انقلاب، فصل پنجم، قسمت دوم، ص. ۴۹۸.
۱۳۷. همان منبع، فصل سوم، قسمت سوم، صفحات ۴۵۸ - ۴۵۷.

۱۳۸. کنگره‌ی اول انترناسیونال کمونیست، ص. ۴۸۵.
۱۳۹. دولت و انقلاب، فصل پنجم، قسمت دوم، ص. ۴۹۸.
۱۴۰. کنگره‌ی فوق‌العاده‌ی کارگران راه‌آهن روسیه [۱۹۱۸]، مجموعه آثار، جلد ۲۶، صفحه‌ی ۵۱۸. پاول پاولوویچ ریاوشینسکی: میلیونر اهل مسکو؛ یک دسیانتین برابر است با ۱/۰۹۲۵ هکتار.
۱۴۱. سه منبع و سه جزء مارکسیسم، ص. ۱۸.
۱۴۲. دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی در انقلاب دموکراتیک - پی‌گفتار، صفحات ۱۲۶-۱۲۵. - پلخانف برای مثال در ۱۸۹۶ در اشتوتگارت سه بررسی (۱. دولباخ، ۲. هلوسیوس، ۳. مارکس) را به زبان آلمانی تحت عنوان *درباره‌ی تاریخ ماتریالیسم منتشر می‌کند*. همچنین می‌توان به اثر هلوسیوس (*درباره‌ی روح*) و مشخصاً فصل چهارم آن تحت عنوان «درباره‌ی سوءاستفاده از کلمات» مراجعه کرد.
۱۴۳. کارل مارکس، *جنگ داخلی در فرانسه (۱۸۷۱)*، پاریس، انتشارات Sociales، ۱۹۶۳، ص. ۴۶.
۱۴۴. انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، صفحات ۲۵۶ - ۲۵۵.
۱۴۵. فریدریش انگلس، *درباره‌ی اصل اتوریته*، ۱۸۷۳؛ لنین این عبارات انگلس را در *انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد* نقل می‌کند. او علاقه‌ی خاصی به این نوشته‌ی انگلس دارد و بارها آن را نقل و تفسیر می‌کند؛ از جمله در *دولت و انقلاب*، فصل چهارم، قسمت دوم.
۱۴۶. *دولت و انقلاب*، فصل اول، قسمت چهارم، ص. ۴۳۴.
۱۴۷. همان منبع، ص. ۴۳۳.
۱۴۸. *انقلاب روسیه و جنگ داخلی*. علم کردن لولو خورخوره‌ی جنگ داخلی (سپتامبر ۱۹۱۷)، مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص. ۲۹.
۱۴۹. نامه به کارگران آمریکا (۲۲ اوت ۱۹۱۸)، صفحات ۶۵ - ۶۴.
۱۵۰. مارکسیسم و قیام - نامه به کمیته‌ی مرکزی حزب کارگری سوسیال‌دموکرات (بلشویک) روسیه [۱۴-۱۳ سپتامبر ۱۹۱۸؛ نخستین بار در ۱۹۲۱ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص. ۱۳.
۱۵۱. *مجموعه آثار*، جلد ۲۵، ص. ۵۱۶.

۱۵۲. مارکسیسم و قیام - نامه به کمیته‌ی مرکزی حزب کارگری سوسیال‌دموکرات (بلشویک) روسیه، صفحات ۱۴-۱۳.
۱۵۳. سخنرانی در کنگره‌ی حزب سوسیال‌دموکرات سوئیس [۴ نوامبر ۱۹۱۶]، مجموعه آثار، جلد ۲۳، ص. ۱۳۵.
۱۵۴. شووینیسیم مرده و سوسیالیسم زنده (چه‌گونه انترناسیونال را بازسازی کنیم؟)، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص. ۹۱.
۱۵۵. قهرمانان انترناسیونال برن [ژوئن ۱۹۱۹]، مجموعه آثار، جلد ۲۹، ص. ۴۰۱.
۱۵۶. پرولتاریا می‌رزد، بورژوازی به درون قدرت می‌لغزد؛ مجوعه آثار، جلد ۹، ص. ۱۸۰. — همچنین، مبارزه‌ی پرولتاریا و نوکرمآبی بورژوازی، مجموعه آثار، جلد ۸، صفحات ۵۴۸ - ۵۴۷.
۱۵۷. گزارش درباره‌ی انقلاب ۱۹۰۵ [در ۱۹۱۷ نوشته شد؛ در ۲۲ ژانویه‌ی ۱۹۲۵ منتشر گردید]، مجموعه آثار، جلد ۲۳، ص. ۲۷۶.
۱۵۸. دولت و انقلاب، فصل اول، قسمت چهارم، ص. ۴۳۲؛ رجوع شود فریدریش انگلس، آنتی دورینگ، پاریس، انتشارات Sociales، ۱۹۵۶، ص. ۲۱۶. — لنین در نوشته‌ای، در ۱۹۱۸، تحت عنوان کلام نبوی (Paroles prophétique) (مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص. ۵۳۰) دوباره این قول انگلس را نقل و علاوه بر این به صفحاتی از لذت زندگی کردن (Joie de vivre) اشاره می‌کند که در آن امیل زولا به شیوه‌ای بسیار استثنایی دردهایی را که یک زن هنگام یک زایمان فوق‌العاده سخت متحمل می‌شود، شرح می‌دهد.
۱۵۹. لنین این عبارت را از کائوتسکی به‌عاریه می‌گیرد و می‌افزاید که حق با کائوتسکی بود وقتی که نوشت که، بعد از مسکو، زمان جرح و تعدیل در تردیدهایی که انگلس پیر ابراز کرده بود، فرارسیده است و باید درباره‌ی این تردیها و امکانات موفقیت قیام شهری در قرن بیستم به بحث پرداخت.
۱۶۰. درس‌های قیام مسکو، مجموعه آثار، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۱۷۶.
۱۶۱. انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد، ص. ۳۳۴.
۱۶۲. درباره‌ی نقش طلا امروز و پس از پیروزی کامل سوسیالیسم، مجموعه آثار، جلد ۳۳، ص. ۱۰۶.
۱۶۳. نابرابری فزاینده، مجموعه آثار، جلد ۲۸، ص. ۵۸۸.

۱۶۴. پاسخ به سؤالات خبرنگار آمریکایی، مجموعه آثار، جلد ۲۹، ص. ۵۲۰.
۱۶۵. توراتی: سوسیالیست ایتالیایی با گرایش رفرمیستی (لنین او را «میلیران ایتالیایی» می‌نامد [مجموعه آثار، جلد ۸، ص. ۳۹۲]؛ مرهایم: سندیکالیست فرانسوی. - لنین، پس از شروع جنگ جهانی اول، به این دو نفر و کائوتسکی ایراد می‌گیرد که طرفدار صلح‌طلبی توخالی هستند و به امکانات جدیدی که از این پس جنگ برای انقلاب فراهم می‌کند، اهمیتی نمی‌دهند.
۱۶۶. پروژه‌ی تزه‌ای فراخوان به کمیسیون انترناسیونال سوسیالیست و به همه‌ی احزاب سوسیالیست [نخستین بار در ۱۹۳۱ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۳، ص. ۲۳۵.
۱۶۷. نامه‌ی سرگشاده به شارل نِن، عضو کمیسیون انترناسیونال سوسیالیست در برن، مجموعه آثار، جلد ۲۳، ص. ۲۴۶.
۱۶۸. اختلاف در جنبش کارگری اروپا، مجموعه آثار، جلد ۱۶، صفحات ۳۷۲ - ۳۷۱.
۱۶۹. دومین کنفرانس انترناسیونال در کینتال (سوئیس) - ۱۱ تا ۱۷ آوریل ۱۹۱۶ [نخستین بار در ۱۹۲۷ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۴۱، صفحات ۳۸۲ - ۳۸۱.
۱۷۰. نامه‌ی سرگشاده به شارل نِن، ص. ۲۴۶.
۱۷۱. پلانفرم سوسیال‌دموکراسی انقلابی، مجموعه آثار، جلد ۱۲، ص. ۲۱۵.
۱۷۲. پاسخ به سؤالات خبرنگار آمریکایی، ص. ۵۲۰.
۱۷۳. پلانفرم سوسیال‌دموکراسی انقلابی، ص. ۲۱۵. - انگلس در نامه‌ای به توراتی، به تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۸۹۴، چنین اظهار کرده بود.
۱۷۴. آزاردهندگان زمستوها و هانیبال‌های لیبرالیسم، مجموعه آثار، جلد ۵، ص. ۷۱ - zemstvo، نهاد خود‌مدیریتی روستاها و شهرهای کوچک بود که به موجب قانون ۱۸۶۴ تأسیس شد. همچنین، یادداشت‌های یک مبلغ سیاسی، مجموعه آثار، جلد ۱۹، ص. ۴۱۴: «جدا کردن مبارزه به نفع اصلاحات از مبارزه برای هدف نهایی: این خلاصه‌ی خطبه‌های برنشتاین است».
۱۷۵. یکشنبه‌ی خونین (۹ ژانویه ۱۹۰۵)، آتش‌سوزی املاک در روستاها، سقوط پورت آرتور (آوریل)، فاجعه‌ی دریایی تسوشیما (۱۵ مه)، اعتصاب عمومی... ۱۷۶. اشاره‌ی ما به مانیفست ۱۹۰۵ است.
۱۷۷. پایان نزدیک است، مجموعه آثار، جلد ۹، صفحات ۴۶۷ - ۴۶۶.

۱۷۸. انقلاب و ضدانقلاب در آلمان (مجموعه مقالاتی که در ۱۸۵۲ - ۱۸۵۱ در نیویورک دیلی تریبون منتشر شدند)؛ در لنین، مفهوم تاریخی مبارزه‌ی درون‌حزبی در روسیه [نگارش ۱۹۱۰ - انتشار ۱۹۱۱]، مجموعه آثار، جلد ۱۶، ص. ۴۰۷.
۱۷۹. درس‌های کمون، مجموعه آثار، جلد ۱۳، ص. ۵۰۱.
180. Leroux(Gaston), L' Agonie de la Russie blanche , Paris , Éditions des Autres, 1978, pp. 240 et 244 .
۱۸۱. درس‌های انقلاب، مجموعه آثار، جلد ۱۶، ص. ۳۲۱.
۱۸۲. همان منبع، همان صفحه. گاستون لرو می‌پذیرد که این «شکست بسیار آهسته» «قدرت انقلاب» را نشان می‌داد.
۱۸۳. درس‌های کمون، ص. ۵۰۱.
۱۸۴. هفتمین کنفرانس حزب کارگری سوسیال‌دموکرات (بلشویک) روسیه (۱۹۱۷) - سخنرانی جمع‌بندی پس از بحث درباره‌ی گزارش راجع به اوضاع کنونی [نخستین بار در ۱۹۲۱ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص. ۲۴۵.
۱۸۵. در مسیر درست، مجموعه آثار، جلد ۱۵، ص. ۳۷۶.
۱۸۶. گوچکف و میلیوکف به ترتیب وزیر جنگ و وزیر امور خارجه‌ی نخستین دولت موقت (۲ مارس تا ۳ مه ۱۹۱۷) بودند. گوچکف در رأس «اکتبريست»ها قرار داشت [حزبی که بعد از انتشار مانیفست ۱۷(۳۰) اکتبر ۱۹۰۵ برپا شد]؛ میلیوکف یکی از چهره‌های اصلی حزب مشروطه خواه - دموکرات (کادت) بود، - حزبی که در ۱۹۰۶ تشکیل شده بود. - اکتبريست‌ها، که قویاً به محافل تجاری و مالی وابسته بودند، تقریباً بی قید و شرط از سیاست داخلی و خارجی دولت تزاری پشتیبانی می‌کردند. کادت‌ها، که طرفدار مدل بریتانیا بودند، اساساً بورژوازی لیبرال و سلطنت‌طلب را نمایندگی می‌کردند.
۱۸۷. نامه‌هایی از دور، نامه‌ی اول، صفحات ۳۲۷ - ۳۲۶.
۱۸۸. کنگره‌ی اول آموزش خارج از مدرسه در روسیه - ۶ تا ۱۹ مه ۱۹۱۹، ص. ۳۷۵.
۱۸۹. برعلیه تحریم، [ژوئیه‌ی ۱۹۰۷]، مجموعه آثار، جلد ۱۳، ص. ۳۳.
۱۹۰. کنگره‌ی اول آموزش خارج از مدرسه در روسیه - ۶ تا ۱۹ مه ۱۹۱۹، صفحات ۳۷۶ - ۳۷۵.

۱۹۱. همان منبع، ص. ۳۷۶. آدمیرال کولچاک که خود را نایب‌السلطنه اعلام می‌کرد (فرانسه او را با همین عنوان به رسمیت شناخت) در رأس یک ارتش سفید قدرتمند در بهار ۱۹۱۹ به ولگا رسید. در پایان سال ۱۹۱۹ این ارتش منهدم شد. کولچاک دستگیر و در ایرکوتسک تیرباران شد.

۱۹۲. همان منبع، ص. ۳۷۵.

, 1999, Éditions de l'Aube, *Sur parole, Instantanés philosophiques*, Jacques Derrida (۱۹۳), pp.133 – 134.

۱۹۴. جنگ وانده (Guerre de Vendée، ۱۷۹۶ – ۱۷۹۳)، شورش طرفداران بازگشت سلطنت که در منطقه‌ی وانده در جنوب رود لوآر در غرب فرانسه رخ داد. اما دامنه‌ی آن از رود لوآر فراتر رفت. این شورش، سرانجام پس از سه سال جنگ و هزاران کشته، در سال ۱۷۹۶ توسط ارتش انقلابی فرانسه درهم شکسته شد.

۱۹۵. کنگره‌ی سوم حزب کارگری سوسیال‌دموکرات (بلشویک) روسیه: گزارش درباره‌ی مشارکت سوسیال‌دموکراسی در دولت انقلابی موقت (۱۸ آوریل ۱۹۰۵)، مجموعه آثار، جلد ۸، ص. ۳۹۵.

۱۹۶. برای مثال مراجعه کنید به نوشته‌ی لنین تحت عنوان شووینیسیم مرده و سوسیالیسم زنده (چه‌گونه اترناسیونال را بازسازی کنیم؟)، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص. ۹۴.

۱۹۷. برنامه‌ی نظامی انقلاب پرولتری [در سپتامبر ۱۹۱۶ به نگارش درآمد]، مجموعه آثار، جلد ۲۳، ص. ۹۳.

۱۹۸. وضعیت و وظایف اترناسیونال، مجموعه آثار، جلد ۲۱، صفحات ۳۴ – ۳۳.

۱۹۹. ورشکستگی اترناسیونال دوم [۱۹۱۵]، مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص. ۲۲۰.

۲۰۰. برنامه‌ی نظامی انقلاب پرولتری، ص. ۹۳.

۲۰۱. ورشکستگی اترناسیونال دوم، ص. ۲۲۰.

۲۰۲. همان منبع، ص. ۲۶۰.

۲۰۳. وضعیت و وظایف اترناسیونال، صفحات ۳۴ – ۳۳.

۲۰۴. اظهاراتی درباره‌ی مقاله‌ای راجع به ماکسیمالیسم (درباره‌ی پروژه‌ی مقاله‌ی زینوویف) [در ۱۹۱۶ به نگارش درآمد و نخستین بار در ۱۹۶۲ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۴۱، ص. ۳۹۶.

۲۰۵. کنگره‌ی سوم انترناسیونال کمونیست - ۲۲ ژوئن تا ۱۲ ژوئیه‌ی ۱۹۲۱، مجموعه آثار، جلد ۳۲، ص. ۵۱۲. - اصطلاح «انترناسیونال دو و نیم» به گروهی از احزاب کارگری اشاره دارد که در ۱۹۲۲ موقتاً انترناسیونال دوم را ترک کردند تا در وین یک انترناسیونال دیگر (غیر کمونیستی) را پایه‌گذاری کنند. این احزاب در سال ۱۹۲۳ دوباره به انترناسیونال دوم (سوسیالیست) ملحق شدند.

۲۰۶. امپریالیسم، تازه‌ترین مرحله‌ی سرمایه‌داری، مقدمه‌ی سال ۱۹۲۰ بر چاپ‌های فرانسوی و آلمانی، ص. ۲۱۰.

۲۰۷. Vers la libération (1969), ch. III, trad. franç. de J. - B. Grasser, Paris, Denoël /Gonthier (Médiation), 1977, pp. 97- 99 Marcuse (Herbert)

۲۰۸. همان منبع، ص. ۹۹.

۲۰۹. کنگره‌ی سوم شوراهای نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان روسیه - ۱۰ تا ۱۸) ۲۳ تا ۳۱) ژانویه‌ی ۱۹۱۸، گزارش راجع به فعالیت شورای کمیسرهای خلق / ۱۱ (۲۴) ژانویه، مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص. ۴۹۷.

۲۱۰. مواد قابل اشتعال سیاست جهانی، [۲۳ ژوئیه (۵ اوت) ۱۹۰۸]، مجموعه آثار، جلد ۱۵، صفحات ۱۹۴ به بعد.

۲۱۱. روزهای انقلابی، [۱۸ (۳۱) ژانویه‌ی ۱۹۰۵]، مجموعه آثار، جلد ۸، ص. ۱۰۲.

۲۱۲. فراخوان حزب کارگری سوسیال‌دموکرات (بلشویک) روسیه - به همهی شهروندان روسیه [توسط لنین به نگارش درآمد و در اکتبر ۱۹۱۲ به شکل تراکت منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۴۱، ص. ۲۶۱.

۲۱۳. سخنرانی در گرامیداشت یاد اسوردلف (پاکف) در مجمع فوق‌العاده‌ی کمیته‌ی اجرایی مرکزی روسیه، ۱۸ مارس ۱۹۱۹، مجموعه آثار، جلد ۲۹، ص. ۸۷.

۲۱۴. درس‌های انقلاب، ص. ۲۴۷.

۲۱۵. کنگره‌ی پنجم شوراهای نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان روسیه - ۴ تا ۱۰ ژوئیه‌ی ۱۹۱۸، گزارش شورای کمیسرهای خلق / ۵ ژوئیه‌ی ۱۹۱۸ [نخستین بار در ۱۹۲۴ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص. ۵۴۲.

۲۱۶. کنگره‌ی سوم انترناسیونال کمونیست - گزارش راجع به تاکتیک حزب کمونیست روسیه، صفحات ۵۲۰ - ۵۱۹.

۲۱۷. در مسیر درست، صفحات ۳۷۷ - ۳۷۶.

۲۱۸. کنگره‌ی هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه - گزارش درباره‌ی جنگ و صلح، صفحات ۹۸-۹۵.
۲۱۹. کنگره‌ی سوم انترناسیونال کمونیست - سخنرانی به طرفداری از تاکتیک انترناسیونال کمونیست، ص. ۵۰۷.
۲۲۰. همان منبع، صفحات ۵۱۳-۵۱۲.
۲۲۱. کنگره‌ی وحدت حزب کارگری سوسیال‌دموکرات روسیه - ۱۰ (۲۳) آوریل تا ۲۵ آوریل (۸ مه) ۱۹۰۶ [در ۱۹۰۷ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۱۰، ص. ۲۹۰.
۲۲۲. گزارش درباره‌ی کنگره‌ی وحدت حزب کارگری سوسیال‌دموکرات روسیه (نامه به کارگران سنت پترزبورگ) [ژوئن ۱۹۰۶]، مجموعه آثار، جلد ۱۰، ص. ۳۴۸.
۲۲۳. گزارش درباره‌ی انقلاب ۱۹۰۵، ص. ۲۷۶.
۲۲۴. کنگره‌ی هشتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه - ۱۸ تا ۲۳ مارس ۱۹۱۹، مجموعه آثار، جلد ۲۹، ص. ۱۵۱.
۲۲۵. «جمهوری» در زبان فرانسه یک کلمه‌ی مؤنث است و از این رو نویسنده واژه‌ی «جمهوری‌های خواهر» را به کار می‌برد.
۲۲۶. کنگره‌ی سوم شوراهای نمایندگان کارگران، دهقانان و سربازان روسیه، ص. ۴۹۸.
۲۲۷. همان منبع، همان صفحه. لنین در این‌جا «پیش‌گویی» مارکس را تقلید می‌کند. او یک صفحه قبل‌تر یادآور شده بود که «مارکس و انگلس پایه‌گذاران بزرگ سوسیالیسم در اواخر قرن نوزدهم گفتند که "فرانسه شروع خواهد کرد و آلمان به پایان خواهد رساند"». مارکس در نامه‌ای به انگلس، به تاریخ ۱۲ فوریه‌ی ۱۸۷۰، همین جمله را به کار می‌برد. در مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص. ۲۴۵.
۲۲۸. کنگره‌ی هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه - گزارش درباره‌ی جنگ و صلح، ص. ۹۰.
۲۲۹. گزارش به کنفرانس کمیته‌های کارخانه‌های شهرستان مسکو، ص. ۵۸۲.
۲۳۰. کنگره‌ی هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه - گزارش درباره‌ی جنگ و صلح، ص. ۹۵.
۲۳۱. انترناسیونال سوم و جایگاه آن در تاریخ [۱۹۱۹]، مجموعه آثار، جلد ۲۹، ص. ۳۱۳.

۲۳۲. کنگره‌ی هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه - گزارش درباره‌ی جنگ و صلح، ص. ۹۵.
۲۳۳. چهارمین کنفرانس سندیکاها و کمیته‌های کارگاه‌ها و کارخانه‌های مسکو - گزارش راجع به اوضاع کنونی، ص. ۴۹۴.
۲۳۴. نهمین کنفرانس شوراهای روسیه - ۲۳ تا ۲۸ دسامبر ۱۹۲۱، سیاست خارجی و داخلی جمهوری، مجموعه آثار، جلد ۳۳، ص. ۱۴۲.
۲۳۵. کنگره‌ی هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه، ص. ۹۸.
۲۳۶. درس‌های انقلاب، ص. ۲۴۷.
۲۳۷. همان منبع، ص. ۲۵۵.
۲۳۸. سخنرانی در جلسه‌ی مشترک کمیته‌ی اجرایی مرکزی روسیه، شورای مسکو، کمیته‌های کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و سندیکاها، مسکو، ۲۹ ژوئیه‌ی ۱۹۱۸ [در ۱۹۱۹ منتشر شد]، مجموعه آثار، جلد ۲۸، ص. ۲۱.
۲۳۹. درباره‌ی دموکراسی و دیکتاتوری، مجموعه آثار، جلد ۲۸، ص. ۳۸۷.
۲۴۰. پروژه‌ی قطعنامه درباره‌ی اوضاع سیاسی کنونی (۱۹۱۷)، مجموعه آثار، جلد ۲۵، ص. ۳۴۰. روزهای سوم تا پنجم ژوئیه، به‌ویژه با تظاهرات در پتروگراد، در برابر کاخ تورید (Tauride) مشخص می‌شد. تظاهر کنندگان خواهان آن بودند که تمام قدرت به شوراهای منتقل شود. دولت موقت این تظاهرات را به‌شدت سرکوب کرد؛ نشریات بلشویک‌ها ممنوع شدند و دفتر *پراودا* غارت شد؛ لنین، که به‌عنوان عامل ستاد ارتش آلمان معرفی شده بود، مجبور شد به فنلاند فرار کند؛ کامنف، تروتسکی و سایر رهبران بلشویک زندانی شدند. ژنرال کورنیلف، با پشتیبانی کادتها، در روزهای ۲۶ تا ۳۰ اوت (۸ تا ۱۲ سپتامبر) ۱۹۱۷، تلاش کرد کودتایی ضدانقلابی را سازمان‌دهی کند؛ اما شکست خورد. شوراهای رهبری مقاومت بر علیه کودتا را برعهده داشتند. بعد از این واقعه، زندانیان ژوئیه، از جمله رهبران بلشویک، آزاد شدند.
۲۴۱. کارل مارکس، مبارزات طبقاتی در فرانسه (۱۸۵۰ - ۱۸۴۸)، فصل سوم، پاریس، انتشارات sociales، ۱۹۶۷، ص.
۲۴۲. دو تاکتیک سوسیال‌دموکراسی در انقلاب دموکراتیک، ص. ۱۱۱.
۲۴۳. دولت و انقلاب (ژوئن - سپتامبر ۱۹۱۷)، پسگفتار چاپ اول، ص. ۵۳۱.

۲۴۴. تورگنیف، ایوان سرگئی‌یویچ، پدران و پسران (۱۸۶۲)، فصل ۲۱، پاریس، انتشارات Folio، ۱۹۸۹، ص. ۱۸۸.
۲۴۵. بیلان بحث درباره‌ی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، (۱۰ ژوئیه‌ی ۱۹۱۶)، مجموعه آثار، جلد ۲۲، صفحات ۳۸۴-۳۸۳.
۲۴۶. کارل مارکس، دستنوشته‌های ۱۸۴۴، پاریس، انتشارات Flammarion، ۱۹۹۶، ص. ۱۵۷.